بسم الله الرحمن الرحیم

89

حمد بر حامد باید که عبادات او ... است حمد فرزانه که طاعات از نور ... است تبارک ... عظم شأنه و ... سلطانه و ...
معبود و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر هادی طریق مستقیم و مرشد ... ایمان ... واجب التعظیم و سرور ...
لازم التکریم صدر و بدر کائنات علت غائی موجودات ... فیض رحمت ... مشتاقی ... ثمر ... شجره ... راه ...
وادی ضلالت و گمراهی حضرت رسالت پناهی ... المصطفی ... المجتبی ... ابی القاسم محمد
و بر آل اطهار و ذریت عالی مقدار و عترت و الا تبار آن حضرت باد خصوصاً بر مظهر قدرت رب العالمین ... امام الموحدین
قدوة المتقین قائد الغر المحجلین ... امیر المؤمنین ... و ...
نوع انسانی ... معرفت جناب مقدس الهی ... کمالات ... درجات عالیه فائز
شوند ... عالمیان ... لطف و احسان ... بندگان ... عبادات ... افضل ...
... نماز ... عبادات و ... قربات ... عبادت ...
نماز ... اخلاص ... حقایق و معارف الهیه ... نماز ... سوره ...
قرار داده که ... سالک راه حق ... بصیرت ... سلوک ... انواع ...
... غفلت ... عوام الناس ... جاهل ... | او ساط الناس
... از ... گشته ... رسیده ... حقیقت ...
... سوره مبارکه فاتحة الکتاب ... اخبار ... معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین ... از کلام ... مفسرین ... از احوال ... دانشمندان ...
... شوند ... التوفیق ... رساله ... مسمی شد ... و مرتب
شد بمقدمه و پنج فصل و خاتمه مقدمه در وجه تسمیه ... این سوره مبارکه ... فصل اول در
... فصل سیم در تحقیق معنی حمد ... فصل چهارم در تحقیق ... عبادات و استعانت ... فصل پنجم
در تحقیق ... هدایت خاتمه در بعض فضایل و منافع این سوره مبارکه ... سوره ...
این سوره مبارکه باسماء ... سوره مبارکه ... اسماء ...
... فاتحة الکتاب گویند ... افتتاح و ابتداء ... در مصحف ... در تعلیم و در قرائت ...
... چنانکه فاتحه ... بعضی ... از آسمان نازل شده ... این سوره ...
... در دنیا ... ابواب ... الله ...
... سبب مداومت قرائت این سوره مبارکه ... برکت این سوره ابواب ...

[illegible]

کنند کعبه چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که بهشت درست و هر در را کلید است و کلید در اول ایمان بخدا و
رسول و الحمد است و کلید حمد است در دیگر صفت آنکه این سوره را ام القرآن نیز گویند زیرا که این سوره اول قرآن است
پس گویا اصل و منشأ قرآن است و از جهت اساس القرآن نیز گویند این وجه را بعضی از مفسرین گفته اند و به مناسبتی دیگر
و مناسبت در وجه تسمیه بکمال نظیر است بعض محققین گفته اند که ام القرآن بجهت آن گویند که این سوره مشتمل
بر ثنای خداوند مجید و متضمن صفات کمالیه الهیه و معرفت توحید و وعید و متضمن طریق بندگی و مرتبه سعادت و منزلت
تفاوت است چنانچه بیان داده اند تا بعضی از آنها در طی ترجمه مذکور خواهد شد پس گویا کل قرآن که ناطق به بیان این مذکورات
و مشتمل انتهایات از وی زاینده شده و تفصیل و اجمال او در آنست و سوره کنز گویند یعنی گنج چه روایتی واقع شده که
این سوره از گنج زیر عرش نازل شده است و وافیه می نامند زیرا که مذهب اکثر امت تمام خواندن این سوره در نماز او
بتبعیض در و روا نیست و کافیه نیز می خوانند یا بواسطه آنکه کفایت از غیر خود میکند یعنی این سوره بجای جمیع سوره دیگر
خوانده میشود نه آنکه سوره ای دیگر بجای این سوره و یا آنکه هر برکت و فضیلت که در سوره های دیگر مترتب شود در این سوره
مترتب شود نه بر عکس و سوره حمد و شکر و دعا و تعلیم المسئله نیز گویند زیرا که حمد حق تعالی و تعلیم در این سوره آداب
سؤال را به بندگان که اول ثنا و ستایش کنند و بعد از آن خالص سازند عمل را بجهت او و بعد از غیر او توانا شده متوجه
او شوند و بعد از آن عرض مطلب کنند و این کیفیت به تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و سوره الصلوة می نامند و وجه
ظاهر است و سوره شافیه و شفا هم خوانند چه در خبر است که این سوره سبب شفای همه دردهاست و سبع المثانی نیز
گویند از برای آنکه هفت آیه است باتفاق و مثانی است بجهة آنکه دو مرتبه در هر نماز فریضه خوانده میشود یا آنکه
نصف او ثنا و تمجید خداوند خود را و نصف دیگر عطای رب است مر عبد را یا آنکه مستثنی و
مخصوص است بامت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله چنانکه آنحضرت فرموده بحق آن خداوندی که جان من بدست
قدرت اوست نازل نشده نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور مثل سوره فاتحه و یا آنکه دو مرتبه نازل شده چنانچه
روایت کرده اند که یک مرتبه در مکه معظمه وقتی که جبرئیل علیه السلام نماز را آورد و در مرتبه دیگر در مدینه مشرفه در
مکانی که امر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو بجهة نماز بکعبه کند و لهذا بعضی عنوان این سوره مکرر می نویسند
و بعضی از مفسرین مراد از بعض مفسرین قاضی بیضاوی است و ظاهر کلام او ترجیح مکی بودن است و بعضی گفته اند که صحیح
آنست که این سوره مکیه است بدلیل قول خدای عز و جل و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم که
در مکه معظمه نازل شده است که مراد از سبع این است که فاتحه مکیست بدلیل این آیه گمان فقیر اینست که این حرف بعید
است چه از کجا بعد از آیه مذکور لازم می آید که سوره فاتحه در مدینه مشرفه نازل نشده باشد مگر آنکه خبر از مستقبل به ماضی در قرآن

فیه بسیار است یا آنکه گویند نماز در مکه معظمه واجب شده است و هیچکس نقل نکرده است که نماز خالی از فاتحه بوده است
مهیمنا یعنی نسبت دهند یا آنکه مثانی نامند ما خوذ از ثنا یا بمعنی هفت آیه ثنا بر حق سبحانه است و در آن شده است بسبب ذکر
اسماء حسنی و صفات عظمی در این معانی نیز که المثانی بیان خواهد شد و بعضی مشایخ اصحاب از قرآن گرفته اند مر این اسم را
در نشانه و در این مقام موجب نسبت گفته اند که این را گنجایش دیگران مذکور است و مجملا مخفی نماند که حق تعالی در مقام امتنان بر رسول
عالیشان خطاب فرموده که بتحقیق که ما عطا فرموده ایم ترا هفت آیه که مثانی است یعنی از مثانی یکبار از معانی مذکور
شد و نفقت کردیم ترا قرآن عظیم را اکثر مفسرین در سبب نزول این آیه ذکر کرده اند که هفت قافله از بنی قریظه
و بنی النضیر در اهل مکه معظمه شدند که در بارهای ایشان انواع طیب و جواهر و امتعه و جامه های فاخر بود بعضی از صحابه گفتند
کاش اینها از آن ما بودی همه در راه خدا انفاق میکردیم حضرت رسول الله صلی الله فرمود که خدا بما هفت آیه تمام عطا فرموده
که بهتر است از این هفت قافله و امتعه ایشان پس حق سبحانه و تعالی تصدیق آنحضرت این آیات فرو فرستاد و نیابد دانست که
چنین شأن این سوره مبارکه در کمال رفعت و مشتمل بر حقایق و معارف الهی که سرمایه سعادات ابدی است و متضمن مضامین
قرآنیست لهذا جناب حق جل و علا در آیه شریفه مذکوره آن را جدا از قرآن ذکر فرموده و مقدم بر قرآن عظیم داشته
و بهر یک منت علیحده نهاده و در این تکلم منت که آنحضرت هر چه از جناب رب العزه آورده است منافع آن با امت
رسیده پس بر ما هم لازمه که خطاب مخصوص با آنجناب است باطلاق است و نکته در خطاب بلفظ الیکم خطابات است که مقصد اعلی
از ایجاد همه عالم سرور عالم است که او رب خلایق بخداوند خالق است پس اول آن نامتناهی براو از لطف الهی
و نهایت رحمات نامتناهی بواسطه آنحضرت بامت و لهذا معتبر است که مابین دعای هر دعا کننده و خدای
عز و جل حاجب و پرده است مانع از استجابت و از میان بر نخواهد خواست مگر صلوات بر محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین
و مؤید این کلام است آنچه در سبب نزول مذکور شد که آنحضرت یعنی به فرمود که حق سبحانه و تعالی هفت آیه بما عطا فرموده
و از این سخنان آنکه منقح شد که این سوره نیز که را قدر و منزلت عظیم است و در این مرتبه نیست که ما عاصیان بنا بر قلت
معرفت و کثرت طغیان معاصی در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام آن بکوشیم و اصلاح قصد فیوضات ربانی
بعض از ذرر مثنی آنرا بسم الله الرحمن الرحیم المقدمة فصل اول در استعاذه استعاذه در لغت پناه بردن مطلق
است و در اصطلاح پناه بردن بخداوند عالمیان است از شر شیطان بصیغه مخصوصه و باید دانست که انسان را هیچ
دشمنی از شیطان ملعون قوی تر نیست زیرا که عداوت و دشمنی دشمنان دیگر آنست که ضرر مال دنیا فانی با اعتبارات
دستور متعلقه به بنا رسانند که در جنب عزت و حیات ابدی هیچ قدری ندارد هیچ میشاید بخلاف این ملعون که از روز اول
خلق آدم کمر کینه بسته و اظهار عداوت کرده پس خطاب بار رب العزه گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین یعنی بعزت تو

که هر آینه ابنه اغوا میکنم و گمراه می نمایم جمیع فرزندان آدم را الا عبادک منهم المخلصین یعنی مگر بندگان خالص ترا که ایشان دین خدا را م
و در مقام دیگر انتکار نماید و اراده که لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن
ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین یعنی هر آینه ابنه می نشینم و کمین میکنم آدمیان را از قبیل رهزنان
و راهزنان بر راه راست که تو گفته‌ای یا این معنی فرموده و مراد از راه راست طریق حق و ایمان است پس البته
می‌آیم آدمیان را و راه‌زنی و اغوا می‌نمایم ایشان را از پیش روی ایشان و از پس پشت ایشان و از راست
ایشان و چپ ایشان یعنی از چهار جهت بهر کوچه که گمراه کردن ملتبس شود مانند دزدان که از چهار طرف تکاره را قتل
کنند و بعضی گفته‌اند که مراد جهت که می‌آیم و سر راه بر ایشان میگیرم از پیش روی که آخرت است و از پس پشت که
دنیا است و از راست که طاعات حسنات ایشان است و از چپ که سیئه یعنی خلاصه یعنی آنست که بغیر معصیت و گناه چیزی
از هر جهت که بهر حسنات و هر سیئات بر ایشان مشکل گردانم مگر آنکه تباه کنم و بعضی از ابن عباس روایت شده و
در مقام دیگر نیز گفته‌اند که حاصل همه آنست که در هر مرتبه همراه ایشانم تا ایشان را بجهنم رسانم و بعد از آن
آن ملعون بجناب قدس الهی از قبیل کینه گرد بند و گفته و لا تجد اکثرهم شاکرین یعنی نخواهی یافت بیشتر ایشان را
اطاعت کننده هرگاه ملعونی چنین دشمنی با کسی اظهار کند چه سفاهت و چه بی‌غیرتی باشد از بی‌نیت آن کس اطاعت
او کند و دست از طاعت معبود بحق خداوند مطلق بر دارد و از شر این دشمن قوی اتکال و پناه بخداوند جبار نبرد
و در هر مرتبه در مقام عداوت و مجاهده او بنفع نادر آخرت ملامت و سرزنش آن ملعون را نشنود چنانکه خداوند
در قرآن مجید فرموده است که شیطان در روز قیامت در حضور اولین و آخرین خطاب کند بجماعتی که بسبب اطاعت
او و به پیروی آن ملعون ابدی مستحق عذاب الهی گردیده‌اند و اهل شیطان می‌چسبند که ما را چرا گمراه کردی شیطان
گوید که حق تعالی شما را وعده حق داده بود و انبیا در ایشان بر شما بیایی و شما از من هم وعده که کرده بودم خلف
آن وعده شد و هیچ سلطنت و غلبه مرا بر شما نبود مگر آنکه خواندم شما را بمعصیت‌ها پس حرف مرا شنیدید و بحق
پذیرفتید ایشان گفتش خدا ندیدید و تکذیب رسولان او نمودید و در عاقبت کار حقیقت نشنیدید امروز مرا نمیدانستید و بد
سرزنش مکنید بلکه نفسهای خود را سرزنش کنید و من امروز فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نمی‌رسید
بلکه هر کدام بعذاب خود گرفتاریم من امروز از شما بیزارم و کافرم با آنکه شما مرا شریک خدا گردانیده بودید
پس بمقتضای این آیات آدمی باید که همیشه در دفع و رفع آن ملعون باشد و از هر راه که فتنه انگیزی کند بحول و قوه
الهی بر او فایق نماید با آنکه اسباب غلبه و کوتاهی دست اتکال را خداوند مهربان قرار داده است چنانکه فرموده فاذا
قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطانه

علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون ظاهر ترجمه آیات و آیات بر ایست که هرگاه اراده کنی خواندن قرآن را پس
پناه بر بخداوند بلکه متصف بجمیع صفات کمالیه و قدرت او فوق همه قدرتهاست یعنی طلب از ذکر خدا امین گردانند
از شر شیطان یعنی دیو فریبنده از رحمت باری محروم شده از ریاض جنان بارمیده گشته از طبقات آسمان بر سنگ
جفت و شیطان را هیچ تسلطی بر آنانکه ایمان آورده‌اند بخداوند خویشان و بر توکل کرده‌اند بلکه منحصر است سلطنت
او بر آنانکه پیروی و اطاعت او میکنند و آنانکه بسبب شیطان شرک بخداوند عالمیان می‌آورند مخفی نماند که در
وقت خواندن قرآن باید که استعاذه کرده شود لا مستحبان وجوب یا استحباب در این خلاف است و مشهور میان علما
استحباب است و بهر تقدیر استعاذه معلوم است که خدای عز و جل از مکلفان طلبیده باستعاذه بخواند است پس احتیاط است
آنکه کرده شود و ظاهر آیه کریمه عرفا دلالت دارد که باید در هر رکعت استعاذه کرده شود لیکن چنین بحث ظاهر است اجماع
علما است که در غیر رکعت اولی استعاذه کرده نشود پس سوای رکعت اولی داخل در تحت عموم نیست
پس در ابتدای نماز پیش از شروع در قرائت باید که آهسته استعاذه کنند چنانکه بعضی علما گفته‌اند و کیفیت استعاذه
اینست که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه روایت کرده‌اند از ابن مسعود که گفت خواندم بر رسول
خدا صلی الله و گفتم اعوذ بالله من السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پس حضرت فرمود که بگو اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم که این چنین خوانده بر من جبرئیل از لوح محفوظ و بعضی بصیغه استعیذ بالله نیز گفته‌اند و بعضی بعد از اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم اضافه نموده‌اند و مشهور آنست که اول ذکر کرده شد بعد از
تحقیق صیغه استعاذه میگوییم که استعاذه حقیقی آنست که آدمی متوجه حقیقت معنی استعاذه شود و ببیند در واقع
واقع شده که شیطان لعین جاری میشود از بنی آدم مثل جاری شدن خون در بدن ایشان یعنی تسلط عظیم بر بنی آدم دارد
پس باید که بنده را بجهاد وسوسه و اغوای آن ملعون را بداند تا از هر راه که در آید سر راه او بر گیرد بنده همین اعوذ
بالله بگوید و اصلا دل خبر دار نباشد و در هر آن معصیت خدا و اطاعت شیطان از و صادر شود که این قسم استعاذه
فایده ندارد و تفسیر ده و ذکر از دردی عمده شیطان را که از قرآن و احادیث فهمیده میشود با علاج آن بعنوان اختصار
در این رساله ذکر میکنیم اول تند کامی دنیا و طول امل یعنی آرزوهای دور و دراز دنیا و صاحب این حالت
بحرب شیطان متصل در خیالات باطله بر سر برد و آخر خبردار میشود هیچ یک از آنها بعمل نیامده و اصلا متوجه
طاعتی نشده و تدارک نشده است علاج این مرض بآنست که آدمی همیشه مرگ را که در هر وقتی از پیر و جوان در میگذرد
بخاطر داشته باشد و از وساوس شیطان و ولد نبهای او و حسرات ساختن بنده در گناهان که خدا کریم
است این چند روز را بعیش و عشرت میباید گذرانید و آخر توبه میتوان کرد و به امثال اینها امین کرده و مخلص نشخصت

که اینجا فرسنگ است بلکه حق تعالی از بسکه میداند هیچ نفسی که خواهد بود و هیچ نفسی نمیداند که کدام زمین خواهد مرد در حدیث
واقع شده است یعنی ازین کلام تا کلام دیگر دو بار فرموده است که هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشید و حضرت رسول صلعم
فرموده که بر شما باد بسیار یاد کردن مرگ در حرص که صاحب این کتاب به سوره نسا چشم از حلال و حرام پوشیده
تمام عمر اوست و هیچ مالی که تحصیل و بال کند و حال آنکه حقیقت دنیا فرموده است هیچ جنبنده در روی زمین نیست
مگر که روزی رزاق علی الاطلاق لازم است روزی او و حضرت رسول صلعم فرموده که جبرئیل امین صلعم در نفس من دمید یعنی مرحم
داد که هرگز نمی میرد نفسی تا تمام روزی نهانی مقرره او رسید پس بپرهیزید از خدا ای مردم و در حرص روزی خود تکلف ننمایید
سیم رحمت و لعنت که کار شیطان در همه عام این است از تیار بنده برده که این سرای فانی محل امانت و موضع رحمت نیست
بلکه دنیا مزرعه آخرت است و در مزرعه روزی عمل صالح باید نمود و در دار القرار که حاصل و محصول آن است آسوده ازینها
نه بنده بیچاره از زیاد سگ دیوانه دست از حیات ابدی بر داشته بچند بار جیفه بخواهی همیشه راضی شود دوای
این بیدردی این است که آدمی روز به برطرف شدن این ننهاد چند ساله دار فانی حساب روز حساب و از سوال و
جواب رب الارباب نالد تا از شر آن ملعون خلاصی یابد چهارم عجب و خودبینی است که شیطان در اینجا اینجا بجمال
بنده بیچاره می‌انگارد که همه اعمال و احوال او درست و همه مقبول درگاه الهی گردیده و عملی که راحت و بارای این قسم عباد تمام
نیست و با این فریب چندین جمیع کارهای آن بیچاره را با فنا خواهد داد و طریق خلاصی ازین وادی آنکه آیه [illegible]
[illegible] و فریق فی السعیر و آیه [illegible] فمنهم شقی و سعید و نیز آنها را ملاحظه کند که دلالت دارند برآنکه در روز
قیامت بعضی از [illegible] کارها خواهد [illegible] که کردارهای خود را نیکو گمان کرده [illegible] انگاشته اند و اصلا [illegible] باعمال
و افعال خودشان نمانده [illegible] کریم و تفضل رئوف و رحیم را [illegible] سعادت خودشان [illegible] اند [illegible] و در بهشت
جا دهد [illegible] و طایفه دیگر [illegible] بسبب [illegible] اسباب و آلات عبادت را از خودشان [illegible] عبادات
[illegible] خود را [illegible] داده اند [illegible] و در جهنم اند [illegible] از [illegible] خدا [illegible]
می توان [illegible] ازین راه که [illegible] می باید [illegible] و غیبت [illegible]
مؤمن است از راه [illegible] چنانکه [illegible] ذکر خواهد شد [illegible]
عجب و کبر [illegible] که حق را [illegible] و هرچه [illegible] راضی [illegible]
ماند [illegible] بندگان نزد خداوند عالمیان [illegible] چنانکه
فرموده است ان اکرمکم عند الله اتقیکم و غیبت حرام است که کسی [illegible] در غیبت [illegible] بد بگوید [illegible]
و آن [illegible] مثل [illegible] از راه غفلت [illegible]

پنجم بغض و آزار با هر بنده که این شخص نسبت او کرده از آن جهت [illegible] صورت [illegible] بعض [illegible] کرده اند که [illegible]
[illegible] آدمی تواند [illegible] بدر رود [illegible] در زمانه [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] از نفس [illegible] خداوند عالم [illegible]
از روی سیئات او [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] هرگاه آدمی اندک [illegible]
[illegible] ششم از راههای اغوای ابلیس حسد است و آن چنان است که توقع زوال نعمت یا نیکوئی دیگر از کسی داشته
باشد [illegible] زیرا که بجوش [illegible] حقیقه ترک [illegible] است [illegible] در دفع این [illegible]
که آدمی جناب اقدس الهی را در کارخانه خود [illegible] و تصور کند که خداوند عالم [illegible] بندگان هست و هر کس
را هرچه صلاح حال او در آن بود عطا فرموده است [illegible] خود را با خداوند [illegible] و هرگاه [illegible]
و [illegible] بندگان مهربان تر از والدین است پس چگونه راضی [illegible] سلوک جناب مقدس الهی نسبت به بندگان
مثل سلوک طبیب مشفق است با فرزند عزیز خودش که بیمار [illegible] هرچند [illegible]
و اضطراب نماید طبیب آن چیز را [illegible] یقین میداند که آن چیز مهلک است [illegible] از کمال محبت [illegible]
[illegible] پس هرگاه آدمی [illegible] بصیرت [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] مثل نعمت [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] فرموده است و اسألوا الله من فضله [illegible] هرچه خواهد
از فضل و کرم او [illegible] هفتم از راههای اضلال شیطان رجیم و [illegible] ریا و سمعه است
[illegible] ریا در عبادات [illegible] ریا در [illegible] سبب [illegible] است [illegible] از آن
[illegible] که [illegible] از آن عمل طلب ثواب از خالق [illegible] از آن [illegible]
[illegible] این است که [illegible] عبادت و طاعت [illegible]
[illegible] هر دو [illegible] عبادات [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] عبادات خودشان [illegible]
[illegible] خودشان را [illegible] جناب اقدس الهی [illegible]
[illegible] کافر یا فاسق [illegible] اعمال [illegible] طریق خلاصی ازین
[illegible] عبادت [illegible] در نظر [illegible] خوب [illegible]

بعقوق بگوید چه حاصل کرد و آنکه بنجرت رسیده و چه آنکه شیطان ملعون بعلت این تجارت مرا از منافع که حیران ازین بر تافته نزد آن
شخص که عبادت اورزانی او که شتافته انواع مرغهای مرانی بعرض او می رساند و اول کسی که زبان بطعن او بگشاید
انگشت پس مرا از درگاه خدا رانده و از منظور حق باز مانده چنین مرتبت و بالی که مایه خسر الدنیا و الآخره شده
بخلاف آنکه هرگاه عملش عمل خالص باشد اگر چه در ظلمت شب و بنوعی اطلاع احدی بعمل آورده باشد باز مرا اینچنین ملائکه آن را
را بر آن که محروم عاری ساز و هستم از راههای اغوای شیطان لوای رغبت بخیل است و آن صفتی است که صاحب خود را
منع کند از بخشش و انفاق مما رزقه الله تا بجائی که مانع زکوة و حج و وجه واجب گردد و این نسبت باب بخیل است
و اما آنکه بخشش دیگران را نتواند دید آن شحیح است نعوذ بالله این صفت بغایت مذموم است و نجات ازین
حالت بآن است که آدم ملاحظه کند و اعتقاد داشته باشد باینکه آنچه در دست او است حق سبحانه تعالی داده که
است بلکه بحسب ظاهر هر چند روزی عاریت باو است و مالک حقیقی خداوند وهاب العطایا است و هر بنده را که [illegible]
مالی ارزانی داشته باشد نگاه تکالیف بسیار داده از بابت حج و زکوة و خمس و صلة رحم و سایر انفاقات منجر دعاقبت
همه اموال و اسباب ضایع و خراب خواهد شد لیکن از بنده آنچه را خدا باو عطا فرموده بمصرف صرف که باید ذخیره
ابدیه خواهد بود که جهت آخرت خود سامان داده و پیش خدا خواهد یافت چنانکه فرموده است ما عندکم ینفد و ما عند الله
باق یعنی هر چه نزد شما است بر طرف خواهد گردید و آنچه پیش خدا است همیشه باقیست و دیگر فرموده است و ما
تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا یعنی هر چیز که پیش فرستید از برای نفع خود از
از خیرات و حسنات خواهید یافت آنرا نزد خدا از چیز که فرستاده اید بزرگترین از روی اجر و در حدیث قدسی
وارد شده است که المال مالی و الاغنیاء وکلائی و الفقراء عیالی فمن بخل بمالی علی عیالی ادخلته النار و لا ابالی
یعنی مالها همه مال من است زیرا که منم ایجاد کننده و مالداران وکیلان منند زیرا که مال را من بایشان دادم و فقیران پرکردم ل
بمنزله عیال و واجب النفقه منند زیرا که از راه حکمتها و مصلحتها من ایشان را بی چیز ساخته ام پس هر که بخل ورزد
بمال من و منع کند آن را از عیال من داخل میکنم او را در آتش جهنم که آماده کرده ام و هیچ پروا نمیکنم از قدرت او
و بعد از ایمان و اعتقاد باین چه مذکور شد باید که آدمی دست بگشاید و این صفت ذمیمه را از خود دفع نماید تا خود
را از دام شیطان برهاند هشتم کبر و خود بینی و این صفت مهلکترین صفتهای ذمیمه است و اول کسیکه
تکبر نمود ابلیس علیه اللعنه بود در هنگامیکه از سجده کردن آدم امتناع ورزید و رانده شد لهذا اکثر ناعابان حق تعالی
را باین بلا مبتلا میگرداند و صاحب این صفت گردن هیچ چیز نمیگذارد و غالب اوقات از بندگی معبود حقیقی
عار دارد چنانکه معهود و متعارف اهل این زمان است علاج این قسم قاقی است که عاقل اول خلقت خود را که از کثافت

نخ

94

منی منعقد شده بعد الیوم ساخته از خفا ملتفت شود و الفضولی کند که بنای بدنی که از سموم زوال و فنا و فتنی ابروز در قبضه
بوجه اعتبار دارد و مقرر نماید که سربلندیها ظاهری و اعتبارات عاریتی چه افتخار دارد و نظر کند که گرامی ترین خلائق
نزد خالق پرهیزکارترین ایشان است چنانکه مذکور شد بلکه کبریا و عظمت سزاوار کسی است که کبر و زوال بر آن دامن
جاه و جلالش نمیرسد چنانکه در حدیث قدسی آمده که الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته نارا
یعنی کبریا و بزرگواری حقیقی بمنزله ردا و ازار است که لازم شخص اند یعنی مخصوص منند و دیگر برا نشاید پس هر که
مرا منازعه کند در این دو چیز و گوید که من کبریا و عظمت دارم داخل میکنم او را در آتش جهنم و هر گاه بنده
اینمراتب را بعین بصیرت ملاحظه نماید نفسش را مراتب عالیه تواضع و شکستگی رو نماید و بعونه و رحیم عدو خویش
غالب آید انشاءالله نهم و هم از طرق تسلط شیطان طمع است و آن چشم داشتن است با آنچه در دستهای مردم
است و این نیز از خصال ذمیمه است چاره آن بطریق شود که آدمی چشم کرم غیر مناهی ذات مقدس الهی در
بیخ دنیا در مضمون آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که در عبادات خدای
از دجل تقوی و پرهیزکاری ورزد میگرداند خدای تعالی از برای او مخرجی یعنی راه بیرون روی از همه عقدها و پیچیدگیها
روش که اهتمام کند باو راهها خیر و شر را تا در هیچ وادی در مانده نشود و روزی میدهد آن کس را از جائیکه خود
خبر نداشته بلکه امید نداشته باشد و بعد از آن میفرماید که و من یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هر که توکل کند و واگذار کارهای
خود را بخدای خویش پس خدا بس است او را و هر گاه حقیقتا و یقینا ضامن رزق و کفیل کارهای بنده شده
دیگر چه بدبختی است که آدمی مخلوق ذلیل را بدل خالق جلیل قرار دهد و تارهای وسوسه شیطانی بر کارهای
خود شود و بنیاد بندگی را از بیخ برکند این بود اکثر از راههای تسلط و اغوای شیطان بر انسان لیکن بنده مقتضای
وقت غالبه بوزانید که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده است بر این راهها بتوفیق و لطف خدا میتوانند داخل حزب الله
و در زمره الیس له سلطان علی الذین آمنوا گردد و از موجب توفیق هوائیه ظلمانیه در ضلالت و گمراهی بر نفس خود کشاید
و بکشد حزب الشیطان و از زمره انما سلطانه علی الذین یتولونه در شمار آید و ازین سخنان معلوم شد که جناب اقدس
الهی از غایت لطف بآدمی امر باستعاذه فرموده تا بندگان از وساوس و کید شیطان ایمن شوند و بباید دانست
که آنچه مذکور شد از راههای تسلط شیطانی راههای مخفی باطنی بود و سایر راههای آن ملعون از تسویلات
و اغوای ظاهری بسیار است بلیغ از عنایات الهی باین مذکورات عمل کرده شود امید هست که جمیع طرق
تلبیس ابلیس بسته گردد انشاءالله تعالی و فصل دوم در تسمیه یعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بباید دانست که هر کس که
خواهد که ابتدا بامری کند باید بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که در او منفعتهای عظیم است و منافع آن را سوای حق تعالی

و بعضی مفسران او مبیدا شده‌اند کی از طی بختان نیز ظاهر می‌شود و در حدیث مشهور وارد شده که هر امر و کاری که بنیاد و آغاز آن
آن بهیچ از وی آن کار ابتدا بنام مقدس حق جل و علا کرده نشود آن کار ضایع و بی عاقبت است و لهذا خطاب اقدس الهی کلام
کتاب کریم خود نیز به بسم الله الرحمن الرحیم مصدر ساخته بلکه ابتدای هر سوره قرآنی را بآن زینت داده تا بندگان
نیز آن طریقه سلوک نمایند و ترک [illegible] از کارهای خود شان نیز و ابتدا بدان معلوم [illegible] که منشور میان علمای شیعه
رضوان الله علیهم این است که بسم الله جزو هر سوره قرآنی و داخل در آیات آن سوره است و سنت است بلند گفتن
آن [illegible] استفاده چنانکه مذکور شد و در حدیث واقع شده که علامات مؤمن پنج است یعنی با پنج چیز معلوم می‌توان
شد که آن شخص بر طریقه حق است نه باطل مثل سنیان یکی [illegible] یعنی انگشتر بدست راست کردن و دیگر تعفیر جبین
یعنی هر دو طرف رو را در سجده بخاک مالیدن و دیگر صلوة احدی و خمسین یعنی در شبانه روزی پنجاه و یک
نماز از فریضه و نافله کردن چنانچه هفده رکعت فریضه و دو برابر آن نافله و دیگر زیارت اربعین یعنی بیستم ماه صفر
زیارت حضرت سید الشهدا ابا عبد الله الحسین علیه السلام نمودن و دیگر جهر بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بلند گفتن آن [illegible]
تحت اللفظ بسم الله الرحمن الرحیم این است که ابتدا میکنم بعزت یا بر راه رفتن یا بالطعام خوردن مثلا هر چیز شروع
کنند مناسب آن فعل مقدر کرده میشود و در اینجا مناسب قرائت است یعنی ابتدا میکنم بقرائت فاتحة الکتاب و می‌خوانم با
استعانت و مدد کاری اسم و نام مقدس ذاتی که جامع جمیع صفات کمال و رحمن است یعنی روزی دهنده و عطا
فرماینده است در دنیا بجمیع حیوانات بشرط حیات و رحیم است یعنی آمرزنده و مهربان است بمؤمنان در آخرت
بشرط ایمان و ما در این مقام تفصیل بعض فواید این ترکیب مبارک که مناسب فهم عامه مردم دانستیم بر ماند
معتقد هایتی بر وجه اختصار ذکر میکنیم مانکه بعض مفسرین رفته‌اند که لفظ اسم مقحم است یعنی در میان در آورده است چنانکه
زائد است که واداز اسم نیک و مرتبه این است که واداز ترکیب و فایده در میان در آوردن یا این است
که اشاره شود بآنکه هرگاه استعانت باسم مقدس الهی که غیر ذات است سبب منافع عظیم شود پس استعانت بذات
مقدس او چه خواهد بود با آنکه چنین بندگان نسبت بخداوند عالمیان در کمال مرتبه پستی‌اند پس مارا قابل استعانت بذات
مقدس بواسطه اسم مدارند با آنکه فرق شود میان یمین یعنی قسم و تیمن یعنی برکت جستن که در یمین باء گفته میشود پس اگر واسطه اسم
نشود ملتبس بیمین می‌شد با آنکه کسی توهم نکند که استعانت چنین منحصر است باین سه اسم که الله و رحمن و رحیم است با آنکه
زده نشده باشد که گفته‌اند باسم اللات و العزی که ظاهر است اکثر قائل شده‌اند که اسم مقحم نیست و مراد
از آن ابتدا بذکر اسماء حسنی است و حضرت حق سبحانه میفرماید و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا راست اسماء حسنی
هست پس بخوانید خدا را بآن اسماء و چنین شرف و عظمت اسم باعتبار مسمی است لهذا فرموده‌اند بسم الله و در [illegible]

مخفی

حتی خلاف است بعضی گفته‌اند که مراد اسمائیست که دلالت بر صفات کمال کند بنا بر این بود و نه نام یا هزار و یک نام
همه داخل خواهد بود و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد اسم اعظم است و در این نیز خلاف است اکثر بر آنند که اسم اعظم از این
ترکیب مبارک بیرون نیست یا الله الحی القیوم العلی العظیم و بعضی گفته‌اند هر یک از اینها اسم اعظمند و بعضی گفته‌اند رب اسم اعظم
است زیرا که دعا که در اول رب گفته است دعا وارد شده است چنانکه در قرآن مجید حق تعالی نقل فرموده است
از آدم هم مثل ربنا [illegible] و از نوح هم رب انی [illegible] دعوتهم جهارا و از ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام ربنا و اجعلنا
مسلمین لک و از موسی و هرون علیهما السلام ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی و از عیسی علیه السلام قال عیسی بن مریم
ربنا انزل علینا مائدة من السماء و از پیغمبر ما صلی [illegible] ربنا لا تؤاخذنا و غیر آن و در این باب اقوال بسیار است و سبب
اختلاف اقوال اختلاف احادیث و اخبار است و مصلحت در اخفا و تعیین نکردن معصومین علیهم السلام مثل تعیین
نکردن لیلة القدر و ساعت استجابت دعا و غیر آن گویا این است که بنده با امید و نیازمندی بهر یک از این اسماء مقدسه
خدای عز و جل را بخواند تا شاید حق تعالی امیدها و حاجات او را بر آورد و در اشتقاق لفظ اسم میان بصریین و
کوفیین خلاف است و از طرفین شواهد دارند و ذکر آن در رسائل [illegible] فایده معقول ندارد و هم چنین ذکر خلافی که
میان اشاعره و معتزله واقع شده در باب اینکه اسم عین مسمی است یا غیر آن پس از آن اعراض نموده ذکر بعض آنچه
متعلق است بلفظ طیبه مبارک الله که خالی از فایده نیست بیان میکنیم مانکه اختلاف واقع شده در کلام اهل کمال و
نتیجها حاصل آمده در مذاهب و اقوال در بیان لفظ الله چنانکه حیران شده عقول و افکار در فهمیدن ذات که کلا
مجملا خلاف است که آیا اسمیکه بجهت ذات مخصوصه حق سبحانه و تعالی وضع شده یا نه بعضی بر آنند که با ذاتی ذات
مقدس اسمی نیست زیرا که حقیقت ذات معلوم بشر و مدرک ممکن نتواند بود تا علم بذات حاصل باشد و وضع علم
برای آن محال است پس الله اسمی است مشتق و در اصل صفت بوده و بسبیل تغلیب و استعمال مثل علم شده است
و بر غیر ذات واجب تعالی و دیگری اطلاق نمیشود و بنا بر این قول بعضی گفته‌اند که اصلش الاله بوده همزه را حذف کردند
و حرف تعریف که لام است در عوض آورده‌اند و بعد از ادغام الله شده و جمعی گفته‌اند که اصل الله لاه بوده
الف و لام داخل کرده‌اند الله شده و طایفه گفته‌اند لاها بوده که لغت سریانی است و حالا معرب شده است بنا بر اینکه
اصل او الاه باشد ماخوذ خواهد بود یا از اله بمعنی عبد [illegible] پس اله فعال بمعنی مفعول یعنی معبود [illegible] که بحق [illegible]
باطل لیکن در استعمال اهل لسان غالب شده بر معبود بحق و یا از اله بمعنی تحیر [illegible] زیرا که عقول در معرفت ذات
مقدس او متحیر شده و یا ماخوذ از قول شان است الهت الی فلان یعنی ساکن شدم بسوی فلان زیرا که دلهای مؤمنان
آرام میگیرند بذکر او چنانکه فرموده الا بذکر الله تطمئن القلوب و روحهای عارفان بسوی حضرت او ساکن میشوند

وبا از آله بمعنی فزع بجهت آنکه خانه بندگان در وقت توجه بلیه و هر زیانی بحضرت او فزع مینمایند چنانچه هر کس که از
جان تحیر مشاهده میتواند شد و بهمین معنی اشاره شده در قول حق سبحانه و تعالی که قل اعوذ برب الناس
جستجو الیه و یا از آله الفصیل بمعنی جهید بچه اشتر بمادرش وجه مناسبت آنکه عابدان متوجه ذات اقدس
او میشوند چون فصیل المتبع متصل او میشوند و یا از وله بمعنی تحیر که قلب واو بهمزه شده بهمان
وجهیکه مذکور شد و بنا بر آنکه اصل آن لاه بوده بمعنی ماخوذ از لاه یلیه بمعنی ارتفع یا از لاه یلوه بمعنی احتجب خواهد
بود وجه مناسبت بمعنی اول آنکه مرتفع است ذات مقدس او از ادراک عقلها و بصرها چنانکه فرموده است
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و بنا بر معنی ثانی آنکه محجوب و پوشیده است از عقلها و وهمها یعنی کنه ذات
مقدس را بجز خودش هیچکس ندانسته و نتوان ملاحظه هر یک از آثار بدایع صنع و غرایب ایجاد در نهایت ظهور
ظهور و انکشاف است و اما آن قول که ماخوذ از لاه باشد بحذف الف آخر که الف و لام در اول آن در
آورده باشند بر صورتی بنده او بقول جماعتی که لفظ الله را مشتق میدانند علم و مشکک اقسام و اضحی و انسب
محققین آنست که الله مشتق از چیزی نیست بلکه علم ذات مقدسی است که مستجمع جمیع صفات کمال است و دلیل بر
این آنکه اگر مشتق بمعنی کلی خواهد بود که مانع از وقوع شرکت بین کثیرین نباشد پس لا اله الا الله باجماع مسلمانان کلمه
توحید نکند و اینکه قائلین باشتقاق میگویند که از راه تغلیب اعلام توحید میکند متصور نیست چه در هیچ وقتی از توحید میکند اعلام وهم
اوقات نقل نکرده اند که الله بر غیر ذات مقدس اطلاق شده باشد و دلیل دیگر آنکه عرب هیچ چیز را فرو نگذاشته
مگر اینکه وضع کرده است از برای او اسمی پس چگونه تواند بود که موجد و خالق اشیا بی اسم مانده و دلیل دیگر آنکه
حق سبحانه و تعالی را بصفات خاصه می‌نامند پس لابد است او را از اسمی که این صفات بر او جاری شود و آنکه قائلین
علمیت میگویند که این دلایل مستلزم علمیت نیست بلکه می تواند که اسم جنس باشد و از صفات غالبه باشد و جاری
مجری علم باشد بعد از ملاحظه ضعیف بعضی حکایات صفات غالبه چنانچه مذکور شد این حرف ضعیف است و دلیل
اول از دلایل مذکوره آنکه ترتیب عقلی اقتضا میکند که اول آنچه دلالت بر ذات میکند مذکور شود آنگاه صفات
را ذکر کنند و لفظ مبارک الله چنین است و لهذا هرگز صفت اسمای دیگر واقع نشود بخلاف اسمای غالبه مثلا
گفته میشود که رحمن و رحیم و ملک و قدوس و عزیز اینها اسما و صفات الله اند و بعکس گفته نمیشود و اینچنین از آثار
علمیت است پس ظاهر است که علم باشد و دعوی کون او از صفات غالبه خلاف ظاهر است و اصل و محتاج
دلیل است و شبهه که در این مقام ایراد میکنند که چون ذات مقدس الهی دریافته نمیشود پس وضع علم از برای او
محال است و اندیشیدن آنکه تعقل ذات بوجهی که ممتاز از غیر خود شود کافی است در وضع علم و شرط نیست

کرداند

روا وضع احاطه بجمیع مشخصات نماید و چه را در وقت وضع علم ملاحظه کند چه جای اینکه از تسلیم کنیم که در وضع علم احاطه تامه
بمشخصات او ضرور است میگوییم موافق مذهب حق اسماء الله در عبارات عربیه توقیفی است یعنی باید که از شارع شنیده شود
و هر کس از پیش خود اختراع نام و علم نمیتواند نمود چه استبعاد دارد که حق سبحانه که علم بذات مقدس خود دارد وضع
علم کرده باشد و دیگر آنکه میگویند که اگر علم باشد آیه و هو الله فی السموات معنی صحیح نخواهد داشت چه دلالت کند
که این ذات در آسمانهاست و این غلط است جواب آنست که نظایر این بسیار واقع شده مثل الرحمن علی العرش استوی
و هو الله در اینها بمعنی معبود است و در اینجا نیز تاویل میکنیم که ظرف متعلق بآن تواند داشت مثل آنکه او خدا
و معبود حقیقی است در آسمانها و آنکه میگویند که معنی اشتقاق آنست که احد لفظین مشارک دیگر باشد در ترکیب و معنی
و این در این مقام حاصل است پس باید که مشتق باشد اشتباه محض است چه آنکه قائل بعلمیت است که تسلیم میکند که اصلش الاله
بوده است بلکه قائل است که بهمین هیئت وضع شده و هر جا که مناسبت بین اللفظین حاصل باشد لازم نمیشود که اشتقاق
محقق شود و اما آنچه متعلق به الرحمن الرحیم است بدانکه رحمن و رحیم مشتق از رحم و رحمت بمعنی رقت
است مر کسی را که مستحق عقوبت شده باشد بار سانیدن خیر است باو و اصل رحمت شفقت و مهربانی در رقت در حق
او است و باعث رسانیدن خیر باو میشود لیکن چون در حق حق سبحانه و تعالی جارحه و دل محال است هرگاه اطلاق کنند مراد همان
باشد پس چنانچه در امثال این صفات فرموده اند خذوا الغایات و اترکوا المبادی یعنی در معنی این قسم صفات باید
آخر و غایت معنی را اعتبار نمود نه اول را و در معنی این دو لفظ بعضی گفته اند که این هر دو بیک معنی اند مثل ندمان
و ندیم و جمع بینهما از برای تاکید است و چنین مشهور است که زیادتی حروف در مشتقات غالبا دلالت بر زیادتی
معنی میکند لهذا علمای لغت اختلاف کرده اند پس بعضی گفته اند که مبالغه در رحمن بیشتر است از رحیم و این گاهی باعتبار
کمیت است چنانچه میگویند یا رحمن الدنیا چه رحمت او شامل مومن و کافر هر دو در دنیا شده بسبب افاضه وجود
و روزی دادن و انواع نعمتها و رحیم الآخرة میگویند بجهت آنکه رحمت مخصوص مومنان است در آخرت و گاهی
بملاحظه کیفیت است چنانچه گویند یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیم الدنیا زیرا که نعمتهای اخروی همه در عظمت و دوام
نعمتهای دنیوی هم عظیم و هم حقیر می‌باشد و بعضی دیگر گفته اند که رحمن نسبت باهل آسمان است بطوق عبارت بکمون
انسان و انسان را از آفات معصیت دور ساخته است و انسان را بانواع نعمات ناطق گردانیده
و قوای انسان را لذت مطاعم و مشارب بخشیده است و رحیم نظر باهل زمین است بسبب ارسال رسل و انزال
کتب و عرفان نظیر این است آنچه اینجانب در الرحمن الرحیم مندرج است و لفظ رحمن از صفات غالبه است و در غیر
واجب جل شانه اطلاق نمیشود بخلاف رحیم و چنین مستفاد شد که در رحمن مبالغه بیشتر است از رحیم پس نکته در این که رحمن

را معظم دانسته‌اند بر رحیم با آنکه عادت چنین جاری شده است اول از ادنی ترقی با اعلی کنند از آنجهت که رحمت دنیا
معظم است بر رحمت عقبی پس بر ترتیب ذکر مناسب ترتیب طبیعی خواهد بود و با آنکه رحمن چنانکه مذکور شد از صفات خاصه و
مثل علم است پس لایق این است که در جوار علم بیخ که لفظ مبارک الله است و با آنکه چون رحمن دلالت میکند بر انعام نعمتهای
عظیمه و عطاهای عطایای جسیمه و رحیم دلالت بر پیش از آن میکند پس گویا رحیم مثل تتمه کلام است تا که جمیع اقسام عطایا
خود را شامل باشد مذکور است و اشاره با آن کرده که جمیع رحمتهای عظیمه و حقیره از ذات مقدس سبحان است تا بنده از تو طلب
شامل هر ذره از ذرات هست و دیگر معلوم شود که تو هم کرده‌اند که چیزهای محقر از درگاه مقدسش طلب کردن لایق
نیست غلط است چنانچه در روایت واقع شده است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت کلیم الله موسی بن عمران
علی نبینا و علیه السلام که یا موسی از من بطلب هر چیز را حتی نمک طعام را و بند نعلین خود را و حیا مکن که آن خداوند کریم این
چیزها حقیر ند بلکه من مالک رحیم و رحمن قدیرم که رحمت من شامل همه چیزها و قدرت من فوق همه قدرتها است ششم
نکاشته و تفاخر سلطانه و احتمال دارد که تقدیم رحمن از برای رعایت ایجاز ایات بنج مثل الیا سالکه در مستمعین و
متعظم و کلام فصحا در امثال این مقام اعنی کلام معجز نظام ملک علام و رسول خدا و ائمه علیهم السلام البته
که رعایت جمیع این نکات شده باشد یا آنچه با ذهن ما خطور میکند با آنکه ذکر کردن این دو اسم در بسم الله که ابتدای کلام
کریم است اشاره است با آنکه رحمت الهی جل شانه سبقت بر غضب کرده چنانچه فرموده است سبقت رحمتی — غضب ر
غضبی چنانچه در ایات متعدده رحمت را مقدم داشته بر عذاب مثل غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب
و دیگر فرموده نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم خبر ده یا محمد بندگان مرا که منم که
منم بخشاینده آمرزنده گناهان و رحم کننده بر بندگان و دیگر است که عذاب من عذابیست دردناک و امثال این
آیات بسیار است مخفی نماند که از این آیه که خداوند مهربان ما را از حضرت خطاب و سؤال از درگاه احدیت
داده باشیم که با این همه گناهان که از ما در صحیفه ما را این حرف زدن در حضرت او و جرات سوال کردن از او
مذ رسته باشیم چنانکه دستور غلامان دیگران بر زر خرید با آقایان خود چنان این است بلکن حضرت پروردگار ما اکرم
الاکرمین و ارحم الراحمین است و هیچ الا جودی است مقتضای رحمت واسعه و شفقت شامله ما را رخصت فر
موده و تعلیم نموده که در ابتدای شروع بنماز و سایر کارها وسیله با این اسماء مقدسه جسته تصور کنیم که اگر چه ما عاصی درگاه حق
تعالی هستیم اما او خداوند رحمن رحیم است و باید که وسیله می آمرزد و نیازکشی قبول نوری می‌نماید و از بنده غافل
بلکه خداوند رحیم در حضرت درکش موضع رو و رحمت کند اول در قبر رحمت کند چنانچه در حدیث وارد شده است
که چون بنده مؤمن را که بعضی گناهان الحقه شده بیخ در دنیا و تدارک آن نمخته اجل در رسد و او را قبر در آورند و در قبر

را و

محکم که دوستان او از وی باز گردند و او را در آن کنج قبر تنگ و تاریک لحد بگذارند حق سبحانه و تعالی از کمال لطف و بنده
نوازی با آن مؤمن خطاب فرماید که بندهٔ من بیکس و تنها گذاشتند و مرا ای بندهٔ من در اینجای تنگ و تاریک تنها مانده و آن دوستان
و یاران که از برای خاطر خوشنودی ایشان معصیت می‌کردی و تو رضای ایشان را بر خواهش و رضای من اختیار کردی اینک
ترا تنها گذاشتند فانا ارحمک الیوم رحمة یتعجب منها الخلائق پس امروز آن روزیست که من تو را رحمت خواهم
چنانچه خلایق از آن متعجب باشند آنگاه ملائکه خطاب فرماید که ای ملائکه این بندهٔ من غریبی است از وطن و مسکن خویش جدا شده و از دیار — اهله ل
و یار خود دور مانده الحمد در این کنج لحد مهمان من است می‌خواهم که آنچه ممکن است از او کرم و احسان نماید و بر وی
بر محبت وی نثار روح و ریحان فرو بندید و دری از بوستان سرای بهشت در لحد او بگشایید و او را با رحمت من
وا گذارید که مونس وی در تنهائی و انیس وی در غربت است دوم در قیامت رحمت کند چنانچه منقول است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمودند که فردای قیامت بندهٔ مؤمن را حاضر گردانند فرمان آید که نامهٔ بنده و
را در دست او دهند آنگاه حق تعالی بوی خطاب فرماید که چه کس او را بندهٔ تو ساخته در جواب گوید الهی حضرت تو بعد از آن — فرماید
که چه کس تربیت کرده ترا گوید پروردگارا عنایت تو پس جمیع نعمتها را یک یک با او بشمارد آنگاه فرماید که حق
گذاری و شکر این نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت معصیت من سازی و چندانکه نعمت بیشتر دادم معصیت بیشتر کنی بنده
سر خجالت در پیش افکنده فرمان آید که سر بردار که گناهان ترا آمرزیدم بندهٔ مؤمن دیگر را همین طریق خطاب و عتاب
کند او نیز از شرم خجالت بگرید در آید حق تعالی فرماید که تو آن روز که گناه میکردی می‌خندیدی ترا شرمسار نکردم امروز
و در دار دنیا کار تو را بنوشتم امروز که گناه میکنی و با بعضی این گریه میکنی و میبالی که در حضور خلق او این و
در آن روز شرمسارت کنم اینک گناهت را آمرزیدم و بهشت برای تو واجب گردانیدم سیم در میزان رحمت
کند چنانچه در خبر آمده است که حضرت رسول صلی الله فرمود که روز قیامت امت مرا بیارند و اعمال ایشان را در
میزان در آرند حسنات ایشان بر سیئات زیادتی کند امت پیغمبران دیگر گویند که کاش ما امت پیغمبر آخر الزمان بودیمی
طاعات ایشان دیگرگونه است و عمرهای ایشان نسبت بعمر ما چنین است چند که حسنات ایشان بر سیئات غالب آید پیغمبران
ایشان با ایشان گویند که ابتدای کارهای ایشان به نام از نامهای خداوند رحمان بوده است الرحمن به نام را
در کفهٔ میزان نهند و باز حسنات و سیئات عالمیان را در کفهٔ دیگر از آن به نام رحمت غالب آید و آن به نام
بسم الله الرحمن الرحیم است چهارم در قرائت نامهای اعمال رحمت کند از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت است
کرده‌اند که حق تعالی در روز قیامت امر فرماید تا گناهان بنده را از نامهٔ عمل او جدا سازند و بعد از آن فرماید که سیئات
را الحسنات بدل نماید و بعد از آن فرماید که بنده را به بهشت برند پنجم در صراط رحمت نماید منقول است که چون بندهٔ مؤمن — حساب م

قدم بر پل صراط نهند آتش دوزخ در زیر قدم او سرد گشته چنانکه آتش نیز باو آید که جُز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی
یعنی زود بگذر ای بنده مؤمن که نور تو زبانه مرا فرو نشاند نشنیدم رحمت کند بنده را و در وقتی که بسبب معصیت های
بسیار به دوزخ در آورند و تهدید نمایند منقول است از ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که
آن حضرت فرمود اما که اهل جهنم اند در آتش دوزخ نه مرده اند و نه زنده و اما آنکه بجهت تهدید به دوزخ
در آورده اند القدر که خدا خواسته بیخ در دوزخ می باشند و بعد از آن فرمان رسد که ایشان را بیرون آورده
بهشت رسند و بعد از آنکه بعد در رحمت الهی میتوان بود چنانکه گفتیم باید که آدمی سعی نماید که گناهان نکند تا قابل
رحمت بیخ و باید که به بهشت ار می رحمت فریفته نشود و خود را از مقام خوف الهی دور نگند و چشم از عذاب الیم
دو بپوشانند و باید است که همیشه پرواز بنده در عرصه مناجات الهی به دو بال خوف و رجا بیخ چنانکه در این آیه وا
هدایه در صفات مؤمنان تصریح شده است انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم یعنی نیستند
مؤمنان مگر آنانکه هر گاه ذکر کرده شود خدا یعنی بخاطر آورده شود بترسد دلهای ایشان و در حدیث واقع شده
که المؤمن یعمل و یخشی یعنی مؤمن هم عمل میکند و هم می ترسد که مبادا قبول نشود و مبادا چنانچه امر فرموده آن حضرت
را بجا نیاورد منقول است حضرت سید الساجدین زین العابدین در اوقات نماز رنگ مبارکش از ترس
الهی زرد می شده و لرزه عظیم بهم میرسانیده است حاصل این سخنان آنکه خشوع و خضوع را که سرمایه جمیع عبادات
در هیچ عبادت خصوصاً در نماز فرو نگذاشتن تا در جمله از زمره رستگاران گردد چنانکه فرموده است قد افلح
المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی بتحقیق فلاح و رستگاری یافتند مؤمنان که در نماز خود شان خا
شعند و تحصیل این حالت باین میشود که آدمی پیش از شروع در عبادت طوق غفلت را از گردن انداخته و یکدلی
کمال حضور و رجوع تصور کند که صفات الهی از رحمت و غضب و غیر اینها همه کاملند و همچنانکه رحمتش بی نهایت است
غضبش نیز بی نهایت است پس باید کاری نکند که مستحق غضب گردد و باید که بخاطر بیارد که با همه کس در مقام مکالمه
و مناجات است و مطالب خود را با چنین پادشاهی عرض میکند و باید است که تعقل نماید که اگر خواهد مطلبی را
بپادشاهی از پادشاهان ملک عاریت باب بیرون عرض کند چه حالت دارد و از ترس و لرزه متوجه شدن [illegible] بغیر
بغیر او چه جای [illegible] پادشاهان که عالم السر و الخفیات است و فقنا الله لما یحب و یرضی فصل سیم در تحقیق معنی
حمد و شکر بر وجه اختصار الحمد لله الف و لام در الحمد لله ممکن است که لام جنس بود یعنی حقیقت حمد یا لام
استغراق بود یعنی جمیع افراد حمد یا لام عهد بود یعنی آن فرد اکمل حمد و حمد در لغت ستایش است و در اصطلاح
اهل لسان ثنا و بزبان است بر جمیل اختیاری از جهت تعظیم خواه در برابر نعمت بود یا نه و شکر کار است

اثر

ورود الامر [illegible]

شوال

٩٧

اثر شکر و عجز بود بر تعظیم منعم خواه این کار بزبان بود یعنی سخنی بگوید که دلالت بر تعظیم کند یا بدل بود یعنی دلش چنین بود که اراده
مطلع بود بر آنکه تعظیم دهد از آنکه یا بارکان بود یعنی بجوارح و اعضا پس معلوم شد که مورد حمد زبان و متعلق او نعمت
و غیر نعمت است و مورد شکر زبان و دل و ارکان است و متعلق او همین نعمت است پس ظاهر شد که بعضی حمد شکر است
و آنکه بزبان ثنا گفته شود در برابر نعمتی بود و بعضی حمد شکر نیست و گاهی که در برابر غیر نعمت بود و بعضی شکر حمد نیست
مثل آنکه بدل و بکار بود و این در نزد مشهور است میان اهل عربیه و از اینجاست که حمد را گاهی استعمال کنند که شامل حمد گفتن
زبان و جنان و ارکان و غیر اینها شود یعنی هر یک از اینها حامد باشند مر خدا را چنانکه فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده
بعنوان مجاز و مبالغه خواهد بود و همین معنی است آنچه در حدیث نبوی واقع شده که الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده
یعنی حمد بمنزله سر شکر است شکر نکرده خدا را کسیکه حمد نگفته بود او را و وجه این مبالغه اینست که حمد کاملترین افرادهای شکر و
شایع تر و مشهور تر است و در حمد زبان بذکر نعمتها ناطق است و در نطق هیچ نحو اشتباه و خفائیت نمیباشد و احتیاج بکنایه و اشاره
تعلیم بلاغ فرموده که بگویند الحمد لله رب العالمین و مراد از عرف احادیث و جار می دیگر از شکر فهمیده میشود و آن این است
که صرف کند بنده جمیع آنچه واهب العطایا باو عطا فرموده از جوارح و اعضا در آنچه خلق شده اند این اعضا بجهت او
تفصیل این اجمال آنکه هر یک از اعضای انسانی را حق سبحانه و تعالی بمقتضای حکمت کامله و شفقت شامله و موافق مصلحت
تکلیف چنان آفریده که خیر و شر هر دو از او صادر می توانند شد و طریق خیر و شر را بجهان ایشان راه نموده بواسطه
پیغمبران و اوصیا یا با الهام چنانکه فرموده و هدیناه النجدین یعنی راه نمودیم بایشان طریق خیر و شر را مثلاً چشم را آلت
دیدن قرار داده و پس کار چشم مثلاً دیدن مصنوعات الهی و عبرت گرفتن و هم چنین دیدن نامحرم می تواند بود و
گوش را آلت شنوایی آفریده پس کار گوش مثلاً شنیدن مواعظ و نصایح و حکم و مصالح و هم چنین شنیدن لهو
و لعب و غنا و غیبت و غیر اینها می تواند و مثل این است سایر اعضا پس هر گاه صاحب چشم و گوش هر یک را در مصرف
صرف کند که خداوند خالق از وی پسندیده است شکر نعمت خود بجا آورده خواهد بود و صرف جمیع جوارح و اعضا در
جمیع ما خلق له علی [illegible] اگرچه کار انبیا و اوصیا علیهم التحیة و الثنا است لیکن چون هر مکلفی مختار است بعد از سعی و مجاهده
با نفس اماره خود بتوفیق الهی و الطاف خاصه پادشاهی [illegible] الحمد صرف بعض جوارح و اعضا در ما خلق له علی [illegible] می تواند
نمود و لام لله از برای اختصاص است و لفظ جلاله قبل از این در بسم الله مذکور شد رب العالمین رب در این مقام یا مصدر
است بمعنی تربیت کردن و معنی تربیت رسانیدن چیزیست بکمال خود بتدریج و بنا بر این خدا را رب گفتن
از راه مبالغه خواهد بود مثل زید عدل یعنی از بسکه حق سبحانه و تعالی مربی ایشان است گویا شخص تربیت است و یا آنکه رب
صفت مشبهه است یعنی تربیت کننده و رب مطلق را بر غیر خدا اطلاق نمیتوان نمود پس اگر رب را بر غیر خدا اطلاق کنند

نخل نهفته است مثل رب البیت و ارباب الدار و رب الفرس بالکه چیزی جمع آورند مثل ارباب تا باین قرینه اعتبار حاصل شود
مثل که هر یکی بر دو قسم است یکی آنکه تربیت کند کسی را تا فایده چیزی از او باین قسم تربیت خاص مخلوقات است
زیرا که غرض ایشان از تربیت یا ثواب یا مجازات است یا شاکر است و یا منفعت دیگر و یا غیر آن قسم دوم
تربیت آنست که تربیت کند تا نفع رساند به آن و این تربیت رب و عادات حق سبحانه و تعالی است زیرا که منزه
از فایده خلق پس تربیت او بجهة نفع مخلوقات است زیرا که خزائن رحمت او بی نهایت است و افاضه جود و کرم
مجد و نهایت علم او و کامیت از مقال و کرم او غنی است از سؤال و جهت تا فرمانی در رزق از بندگان بازنگیرد
و در وقت اضطرار دعای ایشان بارد نکند چنانکه فرموده لئن تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی عن
(غذای عالمیان) العالمین یعنی اگر همه شما کافر شوید و آنهائیکه در زمینند پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از جمیع عالمیان و
دیگر فرموده است امن یجیب المضطر اذا دعاه آیا کیست که اجابت کند دعای مضطر را و دفع کند بدی را که بخواند خدا را
پس رحمن نادانیکه و بیمروتی است که حضرت رب العالمین با آن همه عظمت و جلال و صفات کبریا و کمال
با وجود بی نیازی از بندگان هر بنده را چنان پرورش کند که گویا بغیر او بنده ندارد و بنده چنان سلوک نماید که گویا غیر
او چندین پرورش کننده و خداوند دیگر دارد و پوشیده نماند که شرح تربیتهای رب العالمین معذور است
امثال ما تا نقصان ... جزئیات تربیت غیر متناهی است و علم ما احاطه بغیر متناهی نمیتواند نمود و لیکن چون حق سبحانه
و تعالی در قرآن مجید کیفیت بعضی تربیتهای خود را از ابتدای نشو و نما تا آخر حیات دنیا بجهت تعلیم ما بیان فرموده
بعد اکثر چند آیه که دلالت بر آنها دارد ترجمه می نماید که سبب ... ازینجمله قول حق سبحانه و تعالی است و لقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین یعنی بتحقیق ما آفریدیم انسان را یعنی آدم
را از خلاصه و صاف گل بعد از آن قرار دادیم نسل او را نطفه در محل قرار که عبارت از رحم مادر است
پس از آن نطفه را علقه گردانیدیم و بعد از آن علقه را مضغه گردانیدیم و بعد از آن مضغه را استخوانها گردانیدیم
(خلقت هم) بعد از آن بر روی استخوانها گوشت پوشانیدیم تا اینکه صورتش تمام شد بعد از آن افاضه روح باو کردیم تا خلق
دیگر پدید آمد پس مبارک و ثابت است خدا و بهترین خلق کنندگان است مخفی نماند که ماده ترتیب انسان
نطفه است بعد از گذشتن از حالات مختلفه که این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد بمرتبه نطفگی میرسد و در صلب پدر جا میکند
و از آنجا منتقل برحم مادر میگردد و نطفه ما در رحم ممزوج میشود و چنین روز بروز بر آید ... بقدرت کامله حقه ...
(در نطفه هم) او گشته که آن را مشیمه گویند تا حفظ نطفه کند و چنین چند روز ... پس حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که چنین حیض

غذا

غذای آن نطفه بسته گرداند تا وقتیکه بمرتبه علقگی رسد یعنی پاره خون غلیظ بسیار سرخ بعد از آن باز از غذای خون حیض پرورش
یابد تا مرتبه مضغگی رسد یعنی پاره گوشت و در آنوقت رقم بتربیت و نقش انسانیت برا و اجرا یابد پس بقدرت کامله
استخوانها و پیها از او پدید آید و بعد از آن گوشت و پوست بر آن ظاهر گردد تا چهار ماه بر او بگذرد پس حق سبحانه
و تعالی محض لطف و کرم خود آن جماد را از مرتبه جمادیت بشرف حیوانیت رساند و آنگاه خلعت روح باو بپوشاند پس
در ظلمات رحم بانواع تربیتها او را تربیت نماید چنانچه از طرف ناف غذا بخوراند تا آنکه غذایش کم نشود تا آنکه نه ماه
الکه زیاده و بیش تمام گردد فتبارک الله احسن الخالقین و آنچه مذکور شد مجملی بود از تربیتهای الهی در طرف مدت
که در رحم مادر می باشد و تفصیل آن در عرض ابتدا در حیز تقریر و بیان نمیگنجد و اما تربیتی متعلق بابقای انسان
بعد از تولد شدن از مادران در قرآن مجید یاد کرده از آنجمله این آیه کریمه است که فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا
الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا
لکم و لانعامکم بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی جنس ازین آیات کریمه تقریر نموده افراد انسان را که کفران نعمتهای الهی میکنند و
در موش کرده ابتدای خلقت خود را از نطفه تا آنکه از مادر متولد شوند در سرزنش کرده انسان را که نعمتی آرند
آنچه را خداوند حق ایشان را داده امر کرده میفرماید که فلینظر الانسان پس باید که نظر کند و تأمل نماید انسان باینکه
ما چه نعمتها بایشان عطا کرده ایم تا بسبب آن زنده مانند و طاعت و بندگی ما بجا آرند فرود فرستادیم بر ایشان
باران رحمت پس از آن زمین را شکافتیم و دانها از نبات گندم و جو و سایر حبوبات از زمین رویانیدیم
همچنین انگورها گوناگون و تره و زیتون و خرما و بستانهای پر درخت و اقسام میوه های دیگر بخاطر ایشان
از زمین پدید آوردیم و علف را نیز بجهت چهارپایان ایشان مقرر فرمودیم تا هم خودشان از آن نعمتها بهره
ور و برخوردار شوند و هم چهارپایان زنده بمانند که با ایشان بارهای گران را از اینجا بر گیرند و خودشان از زراعت
باشند و دیگر از سواری و شیر و پوست و پشم و دیگر چهارپایان منفعتهای عظیم میابند این بود اندکی از ذکر بعض تربیتهای
رب العالمین پس اگر کسی در اینها که مذکور شد اندک تاملی کند انگاه دانا گردد بمعرفت آلهی بر او کشفه شود ان شاء الله تعالی
و عالم در اصل مثل خاتم و قالب و غیر اینها مجملا هر چه بامن وزن ... اسم آن آلتی است که از آن صیغه فهمیده میشود
پس عالم اسم هر چیزیست که بآن چیز دیگر دانسته شود چنانکه خاتم اسم آن چیزیست که ختم و مهر کرده شود بآن یعنی انگشتر
لکن عالم را در عرف اهل لسان و استعمالات ایشان بتغلیب گفته اند در آنچه حق تعالی بآن شناخته شود و گاه استعمال
(عناصر) گاهی عالم را در هر جنس از جنس ممکنات استعمال میکنند پس عالم افلاک و عالم عناصر و عالم مجردات و غیر اینها
میگویند و گاهی عالم را در مجموع این اجناس استعمال میکنند پس میگویند عالم مخلوقات یا عالم ممکنات

و بتحقیق پیوسته ظاهر شد که در لفظ عالم معنی جمعیت و تعدد هست و هر چند صورتش مفرد است اما بمنزلهٔ جمع می تواند بود
که شیخ طبرسی علیه الرحمة در مجمع البیان گفته که عالم از قبیل جمعهاییست که مفرد ندارد مثل نفر و جیش و قوم و
چنین الف و لام در جمع افادهٔ عموم میکند پس العالمین یعنی هر جنس از جنس عالم خواهد بود و هرگاه العالمین را جمع
کنند بمنزلهٔ جمع جمع و معنی هر فرد فرد از آن اجناس پیش خواهد افاده کلی جمیع احوال و معنی هر فرد فرد
است پس جمع بواو و نون که موضوع است از برای صاحبان عقل در اینجا از برای غالب گردانیدن اهل عقول است
مثل ملک و انس و جن بر غیر ایشان از باب مجازات بجهت شرافت اولی العقول بر غیر ذوی العقول و گرنه
بنا بر آنچه مذکور شد لفظ العالمین شامل مجازات هم هست بعد از تقریر این کلمات میگوئیم که معنی آیهٔ کریمهٔ الحمد لله
رب العالمین موافق فهم ناقص اینست که هر ستایش و ستایشی و هر ثنا و آفرینی که صادر شود از هر شخصی از اشخاص
عالمین مخصوص خداوندیست که مستجمع جمیع صفات کمال و مستحق حمدست هم از راه انعام و افضال و هم
از جهت صفات عظمت و جلال بعینه از اراده و قدرت بی زوال و این که بعلم کامل و اطلاع شامل
حقوق باثبات پرورش کننده حقیقی هر ذره از ذرات و هر چیزی که موجود است در زمینها و آسمانها و رسانندهٔ ایشانست
بهر مرتبه که قابل آن و در خور آن هستند پس ظاهر شد که الف آفریننده و پرورندگاریست همه اینها زیرا که مستجمع
جمیع صفات کمال واجب الوجود لذاته و هر چه وجود او ناشی از ذات او نشده بیرون محتاج بغیر نیست و سایر ممکنات
محتاج باو میباشند در وجود و بقای خود او را سر است مبدا و موجد و مربی جمیع اشیا است محققست
که حمد و ثنا و ستایش خداوند عالمیان بصفات کمال هم مخصوص بسزاست و معبود و مقصود جمیع آفریننده هست هر چند هرگاه
کی کنه ذات خداوند را بنده چه داند که لایق کبریائی او چه چیز است کلاه بشنو که آنچه بنده در این درگاه عرض کند
چندین هزار هزار فرسخ دور و از سزاوار ذات عظمت و جلال بی منتهی خداوند ما از غایت لطف و کرم
در حیان رخصت از زبان این سرمایهٔ مفلسه را تا ببین درست آویز شکار نشان را لطف
عظیم و ثواب جسیم کرامت فرماید پس مناسب اینست که بنده در حین تکلم کردن بحمد و ثنا و ... را عظیم ... خود
دار ... اعتراف و عجز و قصور خود ... و در وقت گفتن رب العالمین مجملا ... که در شرح رب مذکور شد
بخاطر ... تا فلاح و رستگاری بیابد انشاء الله تعالی الرحمن الرحیم هر آنچه سابق مذکور شد که بسم الله جزو هر سوره است
پس دو مرتبه الرحمن الرحیم در یک سوره مذکور شده است خواهد بود و با ... این تکرار ... بعضی وجه اینکه
بعضی از فقرهٔ مبارکهٔ رب العالمین ابتدا خلقت آدمیان فهمیده شد و از فقرهٔ طیبهٔ مالک یوم الدین معاد و بعث معادل
و حشر و نشر فهمیده میشود پس مناسب اینست که الرحمن الرحیم در میان مبدا و معاد در آورده شود تا اشاره باین

دونه

که خداوند عالمیان در باب این دو نام صاحب رحمت کاملست بر بندگان پس از آنکه در دنیا انواع نعمتها از ایشان سرزده
حمد یوم و در آخرت همه گناهان ایشان آشکار خواهد شد تا امیدوار باشند از رحمت الهی وجه دیگر آنکه اظهار شده خاص بودن حق تعالی بمفهوم
بشنود از آنکه بنده خاص گفتن عبادت باو معلوم میشود و الرحمن الرحیم در این باب اشاره است بآنکه اهل و سزاوار
حمد و مستحق عبادت باید که چنین شخصی بود که رحمت او بنهایت بی منتها و منعم و منفصل بنعمتهای صغیره و کبیره تواند بود چنانکه
سابق در بسم الله الرحمن الرحیم مذکور شد وجه دیگر آنکه چنین مقتضای سبقت رحمتی بغضبی حق تعالی را اعتنا و اظهار شان این
دو صفت بیشتر از صفات دیگر بود لهذا مکرر فرمود و باین وجوه معلوم شد که توهم آنکه بسم الله جزو سوره نیست زیرا که
در صورت جزویت تکرار لازم است باطل و بی لطف و آن در جه اعتبار ... ساقط است والله الموفق مالک یوم الدین
قراءت عاصم و کسائی و یعقوب است و باقی قرا ملک خوانده اند و اکثر مفسران این را پسندیده اند و بعض شیعیان نیز
راجح دیده مالک قراءت ملک را ترجیح داده اند و قراءت دیگر نیز در مقام لغت کرده اند اما مشهور قراءت مالک است
هر چند وجوه و دلایل قراءت ملک اقوی است چه مالک کسی را گویند که تصرف در چیزها بکند و در تحت ملک او
تواند بود هر کو که خواهد و ملک کسی را گویند که در جمیع چیزها تصرف کند بغلبه و استیلا و معنی ثانی که ابلغ است در مقام
مناسبتر می نماید و دیگر قراءت ملک مناسب است قول حق سبحانه و تعالی را در آیتی که فرموده است لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار و دیگر آنکه در سوره ناس فرموده رب الناس که در علم الهی آخر قرآن واقع شده است ملک الناس
فرموده پس اول قرآن نیز ملک فرمودن مناسبست و دیگر آنکه موافق قواعد اهل عربیه در اضافه ملک بیوم
الدین هیچ تکلف نیست بخلاف مالک و در هر تقدیر احتیاط در اینست که هر دو قراءت را در حالت واحده
در نماز بخوانند بلکه هر یکرا که اختیار کنند اکتفا بهمان نمایند و در لغت یاد داشتن عمل را گویند جواب خیر
بود خواه شر و از اینجاست که میگویند کما تدین تدان پس ترجمه بحسب اللفظ آیهٔ کریمه اینست که آن خداوند
این صفت دارد که مالک و صاحب اختیار جمیع چیزهاست در روز جزا و چونکه حق سبحانه و تعالی ... مالک
جمیع چیزها در جمیع اوقات دایم هست پس تخصیص روز جزا بواسطه عظمت این روز است که از جمیع جهات
ابدنیام هولناکست زیرا که روزیست که مقدار آن پنجاه هزار سال است روزیست که بچه کان در آن دم پیر گردند
روزیست که خویشان و اقارب و احباء و دوستان از هم میگریزند روزیست که حسب و نسب بغیر تقوی هیچ
بکار نمی آید کسی میرسد ... عجب غفلت و بی پروائیست که غافل همیشه از حساب این روز باشد و در حساب خانه
چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از غایت شفقت بامت امر فرموده است که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی
حساب بکنید از نفسهای خودتان پیش از آنکه از شما حساب گرفته شود یعنی غنیمت شمرید عمر عزیز را صرف لایعنی و بیهوده

کنند و در ذکر آخرت با یکموت رسیده در آخر و در نشأة ثانی صوری ملکیه و جمال دلیل که تخصیص پادشاهی بروز جزا از برای این بوده
که پادشاهی ظاهری و مالکیتهای عاریتی در آنروز از ایشان دور کرده خواهد گرفت بر هیچ احدی مخفی و مستور نخواهد ماند بحقیقتی هم
چنانکه در بعضی احادیث واقع شده که حق سبحانه و تعالی بعد از میرانیدن مخلوقات سه بار ندا فرماید لمن الملک الیوم و از هیچ
یکی امروز از برای کیست پادشاهی و کجا رفتند پادشاهان جبار و چه شد فرعونهای دنیا که دعوی خداوندی میکردند و کجا رفتند متکبران مغرور
و بعد از انتظار او دیگر بنده کاسره عجم و قیاصره روم و تبابعه یمن و آخر خود ذات مقدس حق جواب فرماید که لله
الواحد القهار یعنی پادشاهی امروز منحصر از برای خداوند یگانه قهار است فصل چهارم در تحقیق عبادت و استعانت
بدانکه عبادت نهایت مرتبه خضوع و خواریست در درگاه حضرت باری و بنده الا الهی و سزاوار آن نیست مگر کسیکه بخشنده
نعمتهای عالیه و نعمتهای عظیمه باشد مثل نعمت وجود و زندگانی و آنچه متعلق بزندگانی میشود و هر چند شکستگی و خضوع
بنده زیاده بود قرب و منزلتش عظیم تر باشد پس نهایت ممکن آنست که در مرتبه عبودیت و بندگی کامل شود و از اینجهت
گاه هست که مقدم بر رسالت میشد چنانکه حق سبحانه و تعالی در مقام مدح حضرت سید المرسلین که برگزیده جمیع عابدان
و برگزیده همه مخلوقات است فرموده است سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و در تشهد امر فرموده که نشهد
ان محمدا عبده و رسوله بگویند و در مقام مدح بعضی پیغمبران ذکر کرده که داود عبدنا و امثال اینها همه شعریست بانکه
حقیقت عبودیت فوق مرتبه رسالت و نبوتست و هر کس از حضور قابلیت حقیقت عبودیت و بندگی بسبب متابعت
اوامر الهی و اجتناب از مناهی میتواند شد و هر قدر که زیاده کند مرتبه قرب و معرفت بیفزاید باید که اعتراف
بعجز و قصور نماید که آن نهایت مرتبه بندگی است چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است که ما عبدناک حق عبادتک
و چنین بتوفیق الهی این سعادت یافت حقیقی شناسی بنماید حبیب اله العالمین شود بحیثیتی که جمیع جوارح و حواس او مانند چشم و
گوش و دست و زبان بجز حق نبیند و نشنود و سخنی نگوید بغیر رضای او و هیچ کار نکند پس مرضی خواهش معبود حقیقی بجز اقدام
نماید و استعانت طلب معونت است بر فعلی یا ارزانی شدن آن کار با هیچ صورت بگیرد و ذکر با اعانت و باالله یا
اعانت انکار منفک نیست و در مقام طلب معونت یا در جمیع مهمات است یا در ادای عبادات و قیام و وظیفه
آن از ربایت حضور قلب و اخلاص و در آن بعد از موحد این کلام میگوییم که چنین او کا بنده حمد الهی کفت و ثنا
بر زبان رانده و اجرای صفات پروردگار کائنات نموده و توصیف او بوصف غایب رحمت در رنیاد و آخرت
کرده داد عیان و عنقاری بیخ ... او منظر پس معبود حضور را که او کا غایب میدید بعین الیقین حاضر دیدا آنحضرت سخن
عبادت و طلب استعانت بغیر از ذات مقدس نمیتواند بود لهذا استعانت و قائل مخاطبه شده خطاب فرمود بقول ایاک
نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا الله عبادت میکنم و نهایت خضوع بجای آوریم زیرا که تو معبود بحق و خداوند مطلق و

و معنی

۵۹

معنی عبادت نیست و از تو در هر مطلب دنیا و آخرت در جمیع کارها میخواهیم یا طلب اعانت از خضوع حقیقی عبادت
میکنیم چه عبادت کعضی چنانکه مذکور شد امری است بغایت مشکل و بجا آوردن آن تمام حقه کاریست جسیم و جان کنی عظیم
که بدون بشکوه صعوبت بمدد حضرت واحد احد و بمدد اعانت رب العزت صورت می بندد پس باید که بنده
در حین تکلم باینکلام آنست بای ... بدل ... زند و آنگاه تصور کند که در چه مقام ایستاده و باید که کلام در میان
آورده نه آنکه بمحض زبان مثل طوطی چیزیش الحان متکلم باینکلام شود که حاکیه و بدانکه در حق سبحانه و تعالی
میفرماید که انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول میکند خدای عز و جل عبادت را مگر از پرهیزکاران بدانکه تقدیم
عبادت بر استعانت در ایاک نعبد و ایاک نستعین با آنکه ... خالی از نکات لطیفه نیست یکی آنکه چون بنده عبادت
کردن را نسبت بخود داده ممکن این است که طرش خطور کند که از خود کاری میتواند صادر شد و این عیب عجب
سیم اوم و اظهار بخویش نمود پس بتدارک آن را بقول خود که ایاک نستعین و دیگر آنکه عبادت از چیزهائیست که فهمیده میشود
از ذات مقدس الهی چه معبود بحق است پس سزاوار است که تخصیص بکلمات بشرح که دلالت بر ذات کند
دیگر آنکه عبادت مقصود خدا است از خلق و استعانت مطلوب بندگان است پس مناسب این است که تقدیم
مقصود الهی بر مقصود بندگان ذکر کرده شود و دیگر آنکه اعانت تمام نتیجه عبادت است چنانکه از حدیث قدسی فهمیده
میشود حق سبحانه و تعالی میفرماید که تقرب نجوید بنده بحضرت من بهیچ چیزی که دوست تر باشد نزد من از فرائضی که فرض
کرده ام بر بنده و بدرستیکه بنده نزدیک میشود بحضرت من بسبب بجا آوردن سنتها تا آنکه بگردد محبوب من پس هرگاه
روشنی بخشم او پس دوستی که گشته باشم بنده را گوشش را چنان کنم که بغیر من چیزی نشنود و چشمش را چنان کنم که بغیر من چیزی
محبت او نبیند بغیر چیزی از مصنوعات من نظر کند مرا از آنجا ببیند و بخاطر آورد و تا آخر حدیث پس معلوم شد که رضای الهی و محبت
او سبب عبادت گردیدن او تخصیص میشود و اعانت کامله یا بعضی از عبادت او میسر گشود پس عبادت مقدم بر معونت خواهد
بود لهذا عبادت مذکور شد و دیگر آنکه چون بیش از ذکر عبادت ذکر جزا و یاد روز حشر شده بود بیم فی در درگاه آن پادشاه ضایع
و تباه نگردد لهذا مناسب این است که عبادت بجز اقتصاد بود و استعانت طلب هدایت که در آیه بعد مذکور
است متصل باشد و دیگر آنکه باید بنده در اول اسلام و ایمان خداوند حق را بعبادت مخصوص داند و استعانت
بعد از بلوغ تمام در دین و بعد از رسوخ تمام در مرتبه یقین حاصل میشود پس اولی تقدیم عبادت و تاخیر استعانت
باشد و دیگر آنکه مطلب بنده از این ثنا و ستایش طلب هدایت بصراط مستقیم است و وسیله و واسطه روا کردن حاجت
او عبادت است پس طریقه آنست که وسیله را مقدم دارند و دیگر آنکه اعزاز ذات مبارکه بکثرت بلیغ این لفظ
او همچنانکه بعضی علما در همین مقام گفته اند و اما اختیار کردن صیغه نعبد که موضوع از برای متکلم مع الغیر است بر صیغه اعبد

که از بزرگان متکلم وحده بحسب ظاهر مناسب نمی‌نماید با همه مقام که مقام خضوع و ذلت و بندگی و بیچارگیست زیرا که عبارت
ما مزاعتبار و میگیرم که معنی ایاک نعبد است بعبارت نمی‌تواند عبارت میکنیم که معنی ایاک نعبد است در متعارف اهل عجم
نفت و نیز دلیله پس جمیع آنچه که اختیار کرده نعبد را بر اعبد بنا بر یکی از چندین نکته بیش نگفته بنده باید که منتظر کند
بالجمله در عبارات الهی جمیع ممکنات و جز نگنند چنانکه فرموده است و ان من شیء الا یسبح بحمده پس جمیع ذرات
حبت بکم الله تسبیح میکنند به ثنا و ستایش پروردگار ذوالجلال با زبان حال و یا بلسان نطق پس با آنکه اصل در
نماز کما نماز های جماعت است دائم غرض مطلب خضوع و فروتنی در بارگاه رب العالمین می نماید پس باید که نعبد
بگوید با آنکه ملکین که حافظ اعمال او بند با خود شریک میکنند با آنکه هریک از حواس ظاهری و باطنی را داخل میکنند
نکته دیگر آنکه آدمی سبب گفتن نعبد متنبه شود که خود به تنهائی در درگاه عظمت و کبریا در باب گذراندن ثنا و خدمت
و عبادت پر بیا و طلب استعانت از آن نکبات که مهما حقیر است پس باید که جمعی را با خود ضم کند چنانکه چهارم
دستور در باب عرض تحفه و هدایا به خود بختیاران ظاهری این است که جماعت را با خود همراه میدارند و دیگر نکته
تقصیر نکنند که گویا این کلام از زبان مومنین در درگاه ملک علام گفته میشود که ایشان را اهلیت سوال و جواب
در درگاه رب الارباب نیست و دیگر آنکه هرگاه بنده ملاحظه حال خود کند که همیشه همتش منحصر است به تعلق
به زن و فرزند مال و طلب اعانت از ایشان و غیر ایشان پس در این قول که در خطاب رب العزة دعوی میکند
که ترا و بس عبادت میکنیم و از تو و بس اعانت میخواهیم دروغ گو خواهد بود چنانکه از بعضی عارفان نقل کرده اند
که میگفته که اگر نه مأمور بودم از جانب خدا بخواندن این آیه کریمه هرگز نمیخواندم این آیه را و هرگز این
جرئت نمیکردم و مانند دروغ میگفتم پس ممکن است که بنده عبادت ناقص خود را در جمله عبادات انبیا و اصحاب
خلص ممزوج و مخلوط ساخته نماید که خود بحیله قباحت خلش کمتر شود و نکته دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی معذور فرموده است
که هر کس که چند متاع را بیک بیع خریداری کند و بعض آن درست و بعضی عیب ناک باشد و باید که همه را رد
کند یا همه را قبول کند و نمی رسد که معیب را رد نماید و صحیح را نگهدارد پس گویا بنده هم متاع معیب ضایع خود را
در جمله متاع عبادت بندگان خالص بموهبت عرض کریم علی الاطلاق میرساند و یقین است که شان پروردگار
عالمیان ارفع و اعلی از آنست که همه را رد نماید پس لابد همه مقبول خواهد کرد به ان شاء الله المجید و دیگر آنکه
سیاق و نسق کلام رب العالمین از الحمد لله رب العالمین تا مالک یوم الدین بعنوان غایب ادا
شده و در ایاک نعبد تا آخر بعنوان خطاب است و این را در صنعت بدیع التفات گفته اند از غیبت بخطاب موافق قواعد
اهل عربیت و از آداب محاوره نکته است و در این باب علما رضوان الله علیهم دقایق و نکات و لطیفه گفته

نمو

آینده بشناسند مفهوم آنند و دیگر این از بزرگوارانشان چند نکته بگوش هوش رساند و ما ازان می رسانیم تا هم زینت این رساله
شده و هم در ما کن حسب فائده بخشد یکی آنکه چون بنده متوجه شود بآنکه قرائت باید که مقارن توجه کامل باشد تا کی که هر گاه جاری و حضور قلب هم
اسمی از اسماء حسنی و صفتی از صفات علیا را بر زبان خود جاری سازد معبود او که مطلوب و مقصود او است
هر لحظه را او خطاب نمود بحیثیتی که مرتبه بمرتبه قرب و نزدیکی بیفزاید تا از مرتبه علم الیقین و برهان به مرتبه حضور و عیان
رسد و این مرتبه خطاب است وجه دیگر آنکه چون نماز معراج بنده است چنانکه آلت عروج و بالا رفتن بمراتب معرفت و
قرب الهی این سوره مبارکه که قرائت آن در نماز مقرر شده است متضمن تعلیم ترتیب سلوک در راه خداست
چه سالک راه خدا در اول حال باید که مشغول باشد بذکر الهی و تامل کند در اسماء الله و نظر نماید در عجایب صنع و آثار
انکار و از اینها استدلال بر عظم شان خالق و صانع کند تا کی که از مرتبه بر آید که سبب ادعان معبود حقیقی و خداوندی
مطلق است بعین الیقین که با مشاهده انوار عظمت و جلال و معاینه سرادقات عز و اجلال که لم یزل و لا
یزال می نماید و در این وقت مناسب این است که لب بخطاب بگشاید وجه دیگر آنکه چون جمیع عبارات از اظهار صفات
کمال و دوام محمود ثنا و ستایش برخداوند متعال است پس مناسب این است که مخاطب بحمد غیر خداوند احد نبود زیرا که
اظهار صفات کمال کسی بر حضور او نکس معقول نیست پس هرچه از قبیل ثنا و ستایش است بعنوان غیبت ادا شده و عبادت
که امریست میان عبد و معبود و باید که بغیر معبود اظهار نکنند بعنوان خطاب ادا شده است وجه دیگر آنکه در
حدیث نبوی وارد شده است که اعبد الله کانک تراه یعنی عبادت کن خدا را چنانکه گویا بچشم دل میبینی او را فان
لم تکن تراه فانه یراک پس اگر تو نمی بینی خدا را پس بدرستیکه او ترا می بیند خلاصه آنکه اگر در این مرتبه عینی
که بسیاری عقل سلیم بعین الیقین خدا را تو نمی دیدی پس بقدر تامل کن که خدا البته ترا می بیند تا معنی ترا بیابت
شود را اینکه کاهلی در عبارات نمی شود بجمله ملتفت در نشسته باشی و ایضا از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که پرسیدند
رایت ربک یعنی آیا دیده پروردگار را حضرت در آن حضرت فرمود که ما کنت لا عبد ربا لم اره یعنی نبودم
که عبادت کنم پروردگار را نادیده باشم آن را گفتند کیف رایته یعنی چگونه دیدی او را فرمود که ما رایته العیون
بمشاهدة العیان و لکن رایته القلوب بحقائق العرفان یعنی ندیده است او را چشمهای ظاهر و لیکن دیده است او را دلها
چشمهای سر بهر اله دو بهر ذره از ذرات عالم القدر صنع لطیف ربانیه که دلالت واضح بر صانع دارد پس هر چه اگر
ازو شمایل و خلفش غیبا او معاینه و مشاهده نمایند و در آن عجز راه بخدای بنده و بنابراین در این آیه کریمه اشاره
است بآنکه عبادت سالم از غیب و حضور است پس بنده عوض در بحر در دریای حضور بحیثیتی که گویا مشاهده
او رو برو با وی سخن میگوید و این مناسب خطاب است وجه دیگر آنکه اشاره شود بآنکه مرتبه قرآن مجید در نهایت

بندی رحمت را مجمل تلاوت شد مجدا آیه از آیات او و زبده بنده الفقیر از توده مسلکو که نهایت خطاب در درگاه رب
الارباب هم رسانیده است چه جای آنکه اگر مداومت بر آن نماید و تفکر و تعمق در معنی آن کار فرماید که مرتبه
بلند و درجه ارجمند نایل خواهد گشت به وجه دیگر آنکه شغار کسی که کار کسان در حضور کسی که خاطرش متعلق
با نکارش نهایت گوارا و دلپسند میشود و در مقام ثنا و صفات کمال حضرت ذو الجلال اتقدر منعقد و کلال ملتفت که
باید در تفکر او نمود اوصاف آن غایب به میسر است بخلاف عبادت که امریست بغایت دشوار پس حق تعالی این کار
منعقد را معتاد شرف حضور جمعه ساخت تا بسبب این لذت کرانه آن بار بر بنده تمام و وجوه دیگر نیز گفته اند و در بیان
راه حقیقی کند کلاه است و ما به التوفیق در بیان تعیین فصل پنجم در تحقیق معنی هدایت بدانکه بعضی قائلند باینکه هدایت
معنی ایصال مطلوب است یعنی رسانیدن بآن و بعضی گفته اند که مراد از هدایت ارائه طریق است یعنی راه نمودن و بعضی دیگر
برآنند که اگر هدایت متعدی بنفسه مفعول دوم شود بمعنی ایصال مطلوب است و اگر متعدی بلام و با باشد بمعنی ارائت
طریق و بر هر یک ازین دو قول حجتها گفته اند و ذکر آنها درین رساله فایده ندارد اما موافق تصریح لغویین و مطابق تتبع
موارد استعمال اهل زبان تحقیق این است که هدایت مطلق ارشاد و دلالت کردن است بلطف و مدارا
خواه بآن دلالت کردن رسیدن بمطلوب بشود یا نه پس اگر مخالف این استعمال در کلام بلغا یافت شود محمول
خواهد بود بر جهت مناسبات دیگر مثل قول خدای تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم یعنی هدایت کنید ایشانرا باهل
جهنم یا براه جهنم و ظاهر است که در اینجا دلالت بلطف و مدارا وجهی ندارد پس محمول است بر تهکم و استهزا
مثل فبشرهم بعذاب الیم چه بشارت بمعنی مژده است و مژده بعذاب الیم بغیر استهزا بر ایشان صورت ندارد
و باید دانست که انواع هدایت الهی نامتناهی است و عدد و حصر آن مقدور و میسر نیست لیکن اکثر
ما دراک آن می توانیم منحصر در چهار قسم است اول آنکه حق سبحانه و تعالی ایجاد نموده مثل حواس ظاهره و باطنه که
که با سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه باشد و بسبب اینها هر حیوانی دفع ضرر از خود میکند و از نفعی که چو از
چنین نفع بخود تواند رساند مثلا صاحب چشم بسبب دیدن راه بچاه نمی افتد و صاحب گوش بسبب شنیدن
چیزها در ورطه بد وارد نمیشود صاحب ذائقه بسبب چشیدن چیزهای تلخ و خام ممتنع و هم چنین جلب منافع
میکنند و بر همین قیاس است قوای باطنه عقلیه مثل حس مشترک و حافظه و متخیله و متصرفه و متفکره و قوای باطنه
اشارت کرده است حق سبحانه و تعالی بقول خود که الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی یعنی بخشید همه خلقت و الحکام آنها
احکام بدو هدایت کرد که قوای ده گانه ظاهره و باطنه عطا فرمود تا بسبب اینها جلب منفعت ها و دفع مضرتها از خود
نمایند و محفوظ باشند و دیگر فرموده است هو الذی انشاء لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون یعنی اوست آنکه
لکن

که است از برای منفعت شما گوشها و چشمها و دلها بسیار کم است شکر میکنید و دیگر فرموده الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین
یعنی آیا نگردانیدیم از برای انسان دو چشم و زبان و دو لب دوم آنکه دلائل عقلیه و علامات و امارات واضحه مقرر
فرموده و هر تمیزی را قوه عقلانی و روحانی عطا فرموده که بسبب آنها نیز میان حق و باطل توانند کرد و صلاح و فساد را
از هم جدا توانند نمود مثل آنکه ما میدانیم که اگر خالق ما مثل ما مخلوق بود او هم محتاج بخالق دیگر خواهد بود و هم چنین
خالق خالق او الی غیر النهایة و این محال و باطل است پس باید است که خالق ما قائم بذات باشد یعنی وجود او از
ذات مقدس او باشد و شاید که کلام الهی که فرموده و هدیناه النجدین یعنی دلالت کردیم انسان را و فهمانیدیم او را راه
خیر و شر را اشاره بهمین مذکور باشد سیم آنکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران فرستاده و کتابها از آسمان نازل فرموده و پیغمبران را
معجزه عطا فرموده تا هر که ایشان را ببیند یا وصف معجزه ایشان بشنود یقین کند که ایشان از جانب خدا مبعوث
شده و حق سبحانه و تعالی ایشان را راهنمای خلایق قرار داده تا امت از ضلالت و جهالت بنور عقل و ایمان برسند
خداوند رحمان فائز گردند و همین معنی است قول خدای تعالی که وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا یعنی گردانیدیم ایشانرا
و اوصیای ایشان را پیشوایانی که راه می نمایند مردم را باذن و فرمان ما و دیگر فرموده ان هذا القرآن یهدی
للتی هی اقوم یعنی بدرستیکه این قرآن راهنمائی میکند بملت و شریعتی که آن ملت راست ترین همه ملتهاست
چهارم قسمی از هدایت است که ممتاز است از همه اقسام و خاص بانبیای عظام و اوصیای عالیمقدار علیهم السلام عالیمقام
و خاصان ایشان است که دامن از غبار غرور این دار الغرور افشانده و جان شیرین را در حالت حیات تلخی
ترک چشیده اند و از کحل الجواهر حقایق و معارف الهی سرمه کشیده حق را حق و باطل را باطل دیده اند و
این قسم چنان است که بتوفیق و توجه دلالت کرده ایشان را بطریقه سیر و سلوک مذکور شد از تفسیر صراط المستقیم ظاهر
بخوان اینقسم را و وجوه دیگر نیز گفته اند و لیکن در روایات معتبره وارد شده که مراد از صراط المستقیم حضرت امیر المؤمنین
است و در بعض روایات واقع شده که مراد از آن قرآن مجید است و منافاتی میان ظاهر و باطن ایمان
بجهت آنکه جامع طریقه حقه جمیع انبیاء در سلسله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است چنانکه حق الیقین
هم روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلعم که آن حضرت فرموده که هر که خواهد که نظر کند بآدم
در علم او و بنوح در تقوی او و بابراهیم در بردباری او و بموسی در هیبت او و بعیسی در دین خدا و
بیحیی در عبادت او پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب و در روایت دیگر از طریق حق الیقین وارد شده
که روزی حضرت رسالت پناه صلعم در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود گفت که آیا بنمایم بشما آدم را در علم او و
نوح را در تقوی او و ابراهیم را در خلت و حکمت او یعنی شخصی که علم و فهم و دوستی که باحقایق باین نیز پس هر آن

خوشا حال این شخص را به نظر ما پیش تو یک شخص بنما یا رسول الله ابوبکر گفت پس حاضر شد در مجلس حضرت امیر المؤمنین
این شخص کیست ابوبکر گفت خدا و رسول داناتر یا رسول الله حضرت فرمود که این شخص امیر المؤمنین اوست ابوبکر
دو دانا ترند پس حضرت فرمود که الله گفتم ابو محمد علی بن ابیطالب است مراد از آن ابوبکر و دیگر امیر المؤمنین و
گفت یا ابا الحسن کجا است مثل تو کجی نمانده که این دو روایت را خطیب خوارزمی شافعی که از علمای
اهل سنت و مقتدای ایشان است روایت کرده و امثال این روایت در کتابهای صحاح ایشان زیاده از آنست
که نقل و بیان تو آن نمود و ما درین رساله بجهت بقدر اختصار کردیم تا بر این ... باشد و آن چه در طریق ما
وارد شده مستغنی از ذکر و بیان است و هم چنین حدیث ثقلین که متفق علیه فریقین که حضرت فرموده
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو امر عظیم که
یکی کتاب خدا و دیگر عترت من که اهل بیت منند و اگر شما متمسک باین دو شوید هرگز گمراه نخواهید شد و مثل خبر متواتر
علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار یعنی علی با حق است و حق با علی است میگردد حق با او هر جا که
علی بگردد پس معلوم شد که مراد از صراط مستقیم طریقه حقه انبیاست از آدم تا خاتم آن طریقه بحضرت رسیده
علی است و از مراد قرآن و کلام الهی است امیر المؤمنین کلام الله ناطق و قرآن مجید کلام الله صامت است
یعنی حرف و صوت میزند تا کسی آن را بیان نکند و مراد آنچه در قرآن از مراد الله مندرج است نمیدانند تا ویل
آن را مگر خدا و رسول و جماعتی که راسخ در علمند و علم ایشان کسبی نیست بلکه از جانب خدا و هم چنان است
که حضرت امیر المؤمنین و فرزندان معصومین او هستند پس هر که طلب هدایت بکلام الله ناطق کند بر
وی قرآن مجید کفایت است زیرا که این دو در حکم یکی است و تنها بکتاب خدا متمسک شدن فایده ندارد و لهذا حضرت — بلغ مقابله
در تتمه حدیث ثقلین فرموده که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی هرگز قرآن و اهل بیت من از هم جدا
نشوند و بنابر اهل بیت احکام قرآن بی اختلاف هم میرسانند تا وارد شوند این هر دو بر من حوض را در قیامت
و بنابراین مادامی که با الصراط المستقیم اگر کامل باشند در محبت و پیروی امیر المؤمنین صلوات الله علیه باید که
قصد کنند که بار خدایا از ما بگذر ما را الطریقه حقه امیر المؤمنین و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین
که مستلزم طاعت و بندگی تو و متابعت فرمان برداری پیغمبر تست و اگر کامل باشند طلب کنند از خدا که او را
ثابت دارد و راسخ باعتقاد حق اما تا فانی در معرفت و حکمت زیرا که او کسی که با یدا و دست از خلاف زدن
در محبت امیر المؤمنین هم بزبان گفتن که فرخ غلام علی و شیعه اویم فایده ندارد بلکه محبت و اخلاص را نشانی
هست و آن این است که مدعی محبت کاری نکند که محبوب را ناخوش آید چنانچه هرگاه ما دو کس دوستی با هم سعی بلیغ

یکی را آزرم که بدرو حی از ما نسبت با ایشان ازند پس از اعتقاد ما با امیر المؤمنین این باشد که روح مقدس آن جناب از نعمتهای ما دو گنا
دانا می رسد رحمی بر اعتقاد ایشان و هر وقت که دانیم که حیات و ممات ایشان یکسانست و گناهان ما سبب رنجش خاطر ایشان
میگردد پس چگونه توقع الثفات و شفاعت در روز قیامت از ایشان توانیم داشت و در حدیث وارد شده است
که در هر هفته اعمال بندگان بروح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض میشود پس کسی که میشنید که ایشان را امر کاینه بیت
از تکاب سیئات و دوری است و آیه کریمه و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون اشاره بآن ... ابو محمد هم
خواهد بود پس ... باشد که چند ... خدا و رسول و مؤمنین و ... که در احادیث تفسیر آن به معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین شده است پس باید که مقصود اصلی از گفتن اهدنا الصراط المستقیم این باشد و حقیقت و ... بفضل و کرم خود ما را تو
فیق مناسب امیر المؤمنین صلوات الله کرامت فرماید و از جمله شیعیان او گرداند و چنین گیری رحمت و نشانه خوشنودی
نماز او از نماز نمی خواهد بود که حق تعالی فرموده و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی بپا دار نماز را مثل خیمه که
با ستون بپا دارند یعنی که نماز نهی و منع میکند مطلقا از فحش و منکر یعنی گناهان و از اینجاست که حضرت رسول صلعم فرموده
که الصلوة عماد دینکم یعنی نماز ستون دین شما است و پوشیده نیست که هر گاه ستون خیمه بپا باشند جمیع طنابها و گوشها
محفوظ خواهد بود و از ستون اضافه بیخ طنابها و میخهای دیگر فایده نمی بخشد و از اینجاست که در زیارات حضرات وارد
شده است که شهد انک قد اقمت الصلوة یعنی گواهی میدهم که تو اقامت نماز کردی از مراد همین نماز نیست نمازی متعارف
بوجه فضیلت دو بعضی که کسی ذکر آن کنند پس اقامت نماز رعایت شرایط و آداب و مواظبت بر اوقات و
حضور قلب و خشوع و خضوع در آنست و مختص است باین قسم نماز را اصلاح و خبر الهی فرموده اند نه نمازهای متعارف
ما را که از اول تا آخر در فکر غیر نماز و منتظریم که کی باشد که از وی فارغ شویم نعتها الله فی سنة الغفلة صراط الذین انعمت — الغفلة م
علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و بالله التمام و ترکیب رسانیدن نعمت است و نعمتهای حق تعالی اگر چه از کثرت
بشماره نمی آید چنانکه فرموده است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها لیکن خاطر آوردن بعضی نعمتهای الهی سبب رغبت در بندگی
میشود از آنجایکه کسی صاحب مروت و انصاف باشد بعد از تصور انعامهای گوناگون معصیت منعم حقیقی نمیکند چنانکه اگر چهار
پایان بهوش سر از اطاعت آنکه علف بایشان می خورانند و تیمار ایشان میکنند نمی پیچند و شاخ نمیزنند و لگد نمی زنند
و لهذا اگر چه بنده غافل بعضی نعمتهای الهی را بخاطر در آن می آورد مخصوص میدانم که نا انکه معلوم است که نعمت در
تحت دو جنس است دنیوی و اخروی و هر یک از ینها عطاها و کسبی می باشند و هر یک از عطاها و کسبی روحانی و جسمانی
می تواند بود پس این جمله هشت قسم است اول دنیوی عطائی روحانی مثل دمیدن روح بایشان و زنده کردن آن و
تعقل و فهم بخشیدن بایشان دوم عطائی جسمانی مثل خلقت اعضا و جوارح و هر یک را قوت دادن سیم دنیوی

کبی روحانی مثل خالی ساختن نفس از خصلتهای بد و زینت دادن نفس بخصلتهای نیکو چهارم دنیوی کسبی جسمانی مثل
زینت دادن بدن بزیورهای خوب و هیئتهای پسندیده پنجم اخروی عطائی روحانی مثل بخشیدن گناهان و راضی
شدن از بعضی توبه از بندگان ششم اخروی عطائی جسمانی مثل نهرهای از شیر و عسل مصفی هفتم اخروی کسبی روحانی مثل آمرزیدن
گناهان بندگان بتوبه کردن ایشان هشتم اخروی کسبی جسمانی مثل نعمتهای و زینتهای بهشت بسبب طاعت در دنیا
و مراد از انعام الهی در این جا آنکه نعمت آورده است و هر یک از نعمتهای چهارگانه اول که وسیله تحصیل
این نعمتها بشود پس باید که بنده در هر نمازی این فقره مبارکه مختصره مجملا این قسم نعمتها را که زبان از تفصیل و وصف
آن عاجز است از منعم حقیقی طلبد و در قصد او باشد آنچه بزبان جاری میسازد تا حق تعالی او را انعام کند نه آنکه نعمت
علیهم را بسبک بشمرد و این مطلب عظیم را حقیر انگارد تا حق سبحانه و تعالی نیز در بر آوردن مقصد او چیز دارد و او را
از ساحت قرب و لطف و نعمت دور اندازد و غضب بر انتقام نفس است از برای اراده انتقام و هر گاه غضب
بخدا نسبت داده شود مراد همان انعام است و بس زیرا که حق سبحانه و تعالی منفی نفس و اثبات و متغیر شدن محال است چنانکه اراده هم
نظر این در الرحمن الرحیم گفته شد و مراد در مغضوب در اینجا مغضوب الیه است علیهم بسبب غضب گفته
نفرموده است باین روش که بگوید غیر الذین غضبت علیهم چنانکه در فقره سابقه انعمت علیهم فرموده با اینکه این
هر دو فقره قرینه مقابل هم اند زیرا که چنین در این سوره مبارکه ذکر رحمت مکرر فرموده است و هم چنانکه سابق مذکور
شد اشاره بان کرده شده که رحمت حق سبحانه و تعالی سابق بر غضب او است پس در اینجا مغضوب را بصیغه مجهول ادا فر
موده و نام فاعل غضب نبرده است تا اشاره بسبقت رحمت بر غضب باشد بطریقی که گویا که این غضب را غیر
او میکند نه او و مثل این اشاره در قرآن مجید بسیار است از آنجمله قول خدای تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان
عذابی لشدید مقتضای ظاهر سیاق این بود که بفرماید و لئن کفرتم لاعذبنکم یعنی اگر شکر کنید نعمتهای الهی را هر
آینه البته زیاده میکنیم نعمتهای شما را و اگر کفران نعمت کنید معصیت من بجا آرید بدرستیکه عذاب من
سخت و دشوار است پس عدول فرموده از مقابله این فقره با فقره سابقه و نفرموده که البته شما را عذاب میکنیم
تا اشاره بنحوی بکند که مذکور شد و دیگر فرموده یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما یعنی
خدای عز و جل می آمرزد هر کس را که خواهد و هست خدا بسیار آمرزنده و مهربان اینجا نیز ظاهر مقابله با یغفر
و یعذب این بود که بفرماید و کان الله غفورا معذبا و هم چنین فرموده غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب
ذی الطول یعنی خدا آمرزنده گناه و قبول کننده توبه است و عقاب او سخت است و صاحب بخشش و نعمت است
در اینجا هم صفت عذاب و عقاب را در میان صفات رحمت مضمحل ساخت تا آنکه هر گاه فرموده که عقاب کننده

است

است محمد رب العالمین و ضلال برگشتن از راه راست و براستی یا بخطا و برگشتن از صراط مستقیم مرض مریض دلها
و تا بعد از این بکلام حدیث نبوی انتظام حضرت رسول صلعم است که آنحضرت فرموده ستفترق امتی ثلاثا و سبعین فرقة فرقة
ناجیة و الباقون فی النار یعنی زود است که پراکنده شوند امت من هفتاد و سه فرقه یک فرقه از آن ناجی و دیگران در آتش
جهنم خواهند بود و چنین این کلام صداقت انجام از زبان مبارک آنحضرت سید الانام از عالم غیبی [illegible] لاریب بود
بعد از آنحضرت امت مثل امت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وصیت و سفارش آنحضرت را در باب
وصی بحق و جانشین مطلق علی بن ابیطالب و سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قبول نکرده دست از ولایت
و اطاعت ایشان که خازنان علم الهی و حاملان شریعت رسالت پناهی بودند برداشتند و سخن آنحضرت را در حق
ایشان نشنیده انکار نمودند بلکه [illegible] نمودند بگوساله [illegible] و عثمان ابوبکر و عمر و سایرین این جماعت یعنی امام اهل [illegible]
[illegible] هدایت یافته بودند و نه قدرت بر هدایت دیگری داشتند و بعد از ایشان شعبها بهم رسید مثل شافعی و مالکی
و حنفی و حنبلی تا هفتاد و دو فرقه باطله و شیعه مرتضی علیه الرحمة تفصیل [illegible] باطله را در کتابچه تبصرة العوام
نام [illegible] ذکر کرده است و [illegible] مناسب [illegible] احادیث را [illegible] بروش دیگر از
بعضی مجتهدین این عصر [illegible] در مجالس متعدده شنیده ام و آن این است که روزی رسول خدا در حضور جمعی از
صحابه بانگشت مبارک خود خطی مستقیم بر زمین کشیدند و از اطراف آن خط مستقیم خطهای دیگر کشیدند بعضی کج و بعضی [illegible]
مثلا [illegible] و بعد از آن سید انبیا فرمودند [illegible] یا رسول الله [illegible] حضرت فرمودند [illegible] امت من بعد از من
مثل این راههای متفرق خواهند شد و سالکان این راه راست که صراط المستقیم و وصی من است علی بن ابیطالب است
ناجی گشته و داخل بهشت خواهند بود و روندگان هر یک از آن راههای دیگر در جهنم مخلد خواهند بود بعد از ذکر این
کلمات میگوییم که این آیه موافق ترتیب بدل است از آیه سابقه و بمنزله تفصیل است و در علم عربیت مقرر است
که هر گاه کسی چیزی را مجملا بگوید و بعد از آن مفصلا ذکر کند وقع آن در نفس مخاطب بیشتر خواهد بود زیرا که او را می طلب
انتظاری حاصل آید و از این جهت بیشتر متوجه بشود و بعد از تفصیل مضمون آن کلام در نفس او خوب جا خواهد نمود تطبیق
این قاعده در مقام آنکه چون حق سبحانه و تعالی اولا تعلیم بندگان فرموده که بگویند اهدنا الصراط المستقیم و این جمله مجمل بود
تفصیل داد در این قول خود اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم یعنی بنما با راه راست آنانکه انعام
کرده با ایشان نعمتهای بی پایان پس معنی در فقره این است که بگوید بنده میگوید که ای پروردگار ما آنچه طلبیدیم از حضرت
تو که ما را هدایت کنی بصراط مستقیم و طریقه راست درست راه آن جماعت است که انعام کرده بلطف و کرم خود بر ایشان
نعمتهای بی پایان و مراد از آن جماعت انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان است چنانکه در جای دیگر فرموده است

و تلک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین بعد از آن میفرماید که میگوید
و حسن اولئک رفیقا یعنی چه خوبند اینجماعت در رفاقت و مصاحبت و ایشان شهیدان و صلحا و مؤمنان ارزانی داشت
در آخرت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین یعنی نه راه جماعت که غضب کرده شده است بر ایشان که مراد از ایشان
عاصیان و مخالفان اوامر و نواهی خدا و نه عاصیان باشند و نه راه گمراهان که جاهل باشند که اصول عقائد ایشان
فاسد باشد مثل خوارج و نصیبان و بنا بر این تفسیر مخفی نیست مناسبت حسن مقابله میان صراط المستقیم و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مخالفان طریقه آن حضرت و بعضی گفته اند که مراد از مغضوب علیهم یهودند بدلیل
آیه کریمه دیگر که در شان ایشان نازل شده است که من لعنه الله و غضب علیه و مراد از ضالین نصاری اند بدلیل
آیه کریمه دیگر که در شان ایشان است که قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و این تفسیر از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
منقول است و اقوال دیگر نیز گفته اند فقیر در این مقام بهمین قدر اختصار میکنیم زیرا که از آنچه مذکور شد ظاهر شد که مطلب
مطلع از حق سبحانه و تعالی منحصر است در طلبیدن راه حق و راستی که بهشت رساند و راههای دیگر که باتش دوزخ کشانند
خاتمه در بعض فواید این سوره مبارکه و چون از تفسیر و تفسیر … فارغ شدیم بدانکه منافع و فواید این سوره مبارکه
و معانیکه در وی مندرج است غیر متناهی است و نمیداند آن را بغیر خدای عز و جل و معصومان درگاه او و لیکن
بجهت زینت این رساله اندکی از احادیث وارده در این باب را نقل میکنیم از آن جمله روایت کرده اند
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت گفت یابن عباس یا عبدالله اگر آنچه میدانم از دقایق معانی
و معانی بسم الله الرحمن الرحیم بقید کتابت در آورم هر آینه الفقدر … که بار هفتاد شتر باشد یا عبدالله هر کس این
سوره را درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گشته هر که منم بحقیقت مراد بهشت او را واجب شود و دیگر
روایت کرده است شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان که رسول خدا صلعم با جابر بن عبدالله انصاری گفت یا جابر آیا
بیاموزم ترا بهترین سوره را که حق سبحانه و تعالی فرو فرستاده است در کتاب خود پس گفت جابر پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول خدا پس آن حضرت سوره فاتحة الکتاب را باو آموخت بعد از آن حضرت فرمود که یا جابر
آیا خبر دهم ترا از فضیلت و منفعت این سوره جابر گفت پدر و مادرم فدای تو باد خبر ده مرا حضرت فرمود
که این سوره شفا است از هر دردی و علتی مگر زهر و ایضا روایت کرده است شیخ مذکور از حذیفة الیمان حذیفه یمن
رضی الله عنه که حضرت رسول صلعم فرمود بدرستیکه گاه است که حق سبحانه و تعالی بر جماعتی عذاب نازل کند و از آنها
که در جهت و مقرر شده باشد … پس خواند کودکی از کودکان ایشان الحمد لله رب العالمین را حق سبحانه
و تعالی بشنود از او رفع کند عذاب را از ایشان برکت خواندن طفل تا چهل سال و از ابن عباس روایت شده

گفت است که روزی رسول خدا صلعم نشسته بود ناگاه فرشته فرود آمد پس گفت با آن حضرت بشارت باد بر دو نور که حق تعالی بتو ارزانی داشته
که هیچ پیغمبری پیش از تو این دو نور عطا نفرموده است یکی از آن سوره فاتحة الکتاب است و دیگری سوره بقره که ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا تا باشد تا آخر سوره یا محمد نمیخوانی بهیچ حرفی از آنها را مگر که داده خواهی شد آن چه می خواهی و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که اسم اعظم الهی در سوره فاتحة الکتاب متفرق است و باز آن
حضرت روایت شده که اگر هفتاد مرتبه این سوره عظیمه را بر مرده بخوانند و بعد از آن آن میت زنده شود عجبی نخواهد بود
و شنیدم که بعضی از بعض افاضل محدثین دام ظله در تفسیر آیه کریمه انه کان عبدا شکورا گفت در روایات معتبره وارد شده
که حضرت نوح علیه السلام چهار مرتبه در طرف صبح و چهار مرتبه در طرف شام میگفت الحمد لله رب العالمین و حق سبحانه
و تعالی در مدح او فرموده انه کان عبدا شکورا یعنی بدرستیکه بوده است حضرت نوح علیه السلام بغایت شکر کننده و دیگر از جمله آداب
خوردن طعام این است که وقت شروع بخوردن بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از فراغ الحمد لله رب العالمین بگویند زیرا که از حضرت
رسول الثقلین صلعم روایت کرده اند که آن حضرت فرمود هرگاه سفره حاضر شود احاطه کنند بآن چهار هزار فرشته پس چون بنده
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید آن ملئکه گویند که حق تعالی مبارک کناد بر شما طعام را یعنی زیاد گرداناد و … و بعد نماز آن
طعام و … بر شما این طعام را بعد از آن آنگاه متوجه شیطان شوند و گویند ای … دور رو که ترا تسلط
علیه بر ایشان نیست پس چون آن جماعت فارغ شوند از تناول طعام و الحمد لله بگویند ملئکه گویند که ایشان جماعتی اند که حق تعالی
بر ایشان انعام کرده پس شکر پروردگار خود شان را بجا آوردند و هرگاه بسم الله نگویند پس ملئکه مانع و مزاحم شیطان نگردند
پس شیطان رفاقت کند با ایشان و فقیر میگویم که گویا رفاقت شیطان با ایشان عبارت از رفتن برکت از آن باشد
و چون سفره برداشته شود آن جماعت خدا را ثنا و ستایش نکنند ملئکه گویند که ایشان گروهی اند که خدا نعمت داده پس ایشان فرا
موش کرده اند شکر پروردگار خود شان را در فضایل این سوره در این رساله مختصره همین قدر کفایه کرده شد و حکمی از …
فرزندان … و چنین موافق مشهور خواندن یکدوره از سورها در نماز فریضه واجب است و از احادیث که ان شاء الله
نقل خواهد شد ظاهر میشود که سوره قل هو الله احد را فضیلت عظیم است لهذا مناسب دیدم که در آخر این رساله ترجمه کرده
لفظ بلفظ آن سوره و مرتب سازم مرتبه این سوره را سوره اخلاص گویند زیرا که هرگاه بندگان دانستند که رسول خدا صلعم فرستاده
از جانب خدا آورده پس بدانکه دین حق شان را از نو و آنچه بود و اگر نه و مضمون آیه کریمه و ما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین له الدین یعنی مأمور نشده اند بندگان مگر آنکه عبادت کنند خدا را در حالتیکه خالص کننده باشند از برای
خدا دین را در … دین اخلاص بجا آورند و اول مرتبه اخلاص این است که خدا را از شریک و شبیه و صاحبه و فرزند منزه
دانند و او را پروردگار فرد و یکتا در جمیع الجهات شناسند و بعد از آن درگاه عز و جلال او را از نگاه خود شان کرده اند

وهم رسیدن از چیزی بمثل و مانند و شبیه را از او نفی و سلب نماید و چنانچه از ترجمه ظاهر خواهد شد این سوره دلالت برین معانی دارد که
بعد از سوره اخلاص حتی نامند و سوره اساس نیز گویند از آنکه شناخت حق اساس و اصل دین است چنانچه بتازه ظاهر خواهد شد و بعض علما
از ابن عباس و ابی روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اساس و بنای هفت آسمان و زمین بقل هو الله احد نهاده شده یعنی غرض از
خلقت اینها نه بجز آنکه دلیل بر توحید خدا و شناختن صفات او باشند که درین سوره فهمیده میشود و سوره توحید نیز گویند از آنکه
مفسرین در سبب نزول این سوره گفته اند که ابن عباس روایت کرده است که جماعتی از کفار قریش آمدند بخدمت حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله الطاهرین و گفته اند که یا محمد وصف کن پروردگار خود را که ما را بعبادت او دعوت میکنی
پس این سوره نازل شد قل هو الله احد یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که خدا وندیکه وصف او را از من سوال کردید خداوندیست یگانه
از جهت ذات و صفات و در معبودیت شریک ندارد بنابر این معنی آخر سوره یعنی ولم یکن له کفوا احد تاکید اول
خواهد بود و ظاهر است که بعضی از محققین مفسرین رحمة الله علیه گفته اند که خدا وندیست که بهیچ وجه از راه حس و نه از راه
عقل و نه از راه وهم و نه از راه خیال قبول قسمت و تجزیه نکند پس مرکب و صاحب اجزا نباشد و بنا برین شریک نداشتن
ولم یکن له کفوا احد فهمیده میشود و چون کفار قریش قائل بودند که خالق آسمانها و زمینها خداست چنانکه فرموده ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر بپرسی از کفار قریش که کیست خالق آسمانها و زمینها هر آینه میگویند الله
لکن بتان را میپرستیدند و بتان را شفیعان خود نزد خدا میدانستند چنانکه فرموده است و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله
پس محصل معنی آیه کریمه این خواهد بود که آن ذاتیکه شما او را خالق آسمانها و زمینها میدانید و میخوانید ذاتیست
متجمع بجمیع صفات کمال خداوندیست که نه بتوان اشاره کرد و نه محتاج به محل و مکان است زیرا که مرکب نیست و جوهر
نیست و عرض نیست بلکه مجرد محض است بحسب ذات و صفات الله الصمد صمد بسکون میم در لغت بمعنی مصمت
و صمد بحرکت دال و صاد و میم بمعنی سید و بزرگ آمده و بمعنی دایم و بمعنی [illegible] بلند مرتبه و بمعنی مصمت
میان پر نیز آمده و مشهور در تفسیر مفسرین اینست که صمد بروزن فعل بمعنی مفعول است پس صمد بمعنی مقصود خواهد
بود مقصود الیه در جمیع حوائج و بنا بر این ظاهر ترجمه این است آن خدا وندیکه ذات مقدس او بسیط من جمیع الوجوه
مقصود الیه خلایق است در جمیع حوائج و مهمات ایشان و هرگاه مقصود الیه در حوائج و مهمات باشد پس هیچیک از
مخلوقات او را بیاری از ایشان در جمیع نتیجه حاصل است لم یلد یعنی نزاینده از آن ذات مقدس چیزی را که جزو
مجانس باشد که از نطفه جزو صاحبه در فرزند درست است چنانکه فرموده است انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة یعنی
کجا است برای او ولد و حال آنکه صاحبه ندارد و بعضی گفته اند که از او چیزی جدا نشود و لم یولد یعنی زاینده نشده
از چیزی زیرا که هر که متولد از چیزی شده است یعنی اول نطفه و بعد رسیده است و حدوث از خصلت ممکنات است
جدا نشود

است و خدای عز و جل قدیم است و نیست او را اول و آخر نیست چه نیست او از ذات است ولم یکن له کفوا احد یعنی نیست
آن خداوند را همسر و شریک و نظیر هیچ کس مخفی نماند که چون کفار قریش وصف حق بجا نداشته طلبیده بودند از این سوره بجا
با کمال ایجاز و اختصار خداوندی را بیان نمود که بنیان معرفت خود را بیان فرموده است تفصیل این که خالق آسمانها و زمینها
بودن در واقع و باعتقاد کفار چنانکه ذکر کرده شد از الله فهمیده میشود و هرگاه خالق آسمانها و زمینها باشد با این نظام
و اتقان که عقول عقلا در فهمیدن بعض آن متحیر و سرگردان است پس باید که علم و اراده و قدرت تامه داشته باشد و هرگاه
علم و اراده و قدرت داشته باشد پس حی خواهد بود و فهمیده میشود که عالم بمسموعات و مبصرات بر جهت پس سمیع
و بصیر خواهد بود از احد که گفتی معلوم شد که ذات مقدس او بسیط است و در وی ترکیب و اجزا نباشد نه عقلا
و نه حسا و نه وهما و از ذکر صمد معلوم شد که مستغنی بذات خود است از جمیع ممکنات و همه باو محتاجند در مهمات و هرگاه
عالم و بی نیاز باشد از عالمیان پس قبیح از او صادر نشود زیرا که عالم بر قبح قبایح و بی نیاز باشد عالم بی نیازی خود از ار-
تکاب آن هست و این معنی عدل است و از کلمه لم یلد فهمیده میشود که هم جنس ندارد و روحیت و از لم یولد
شد که قدیم ازلیست که نه اول دارد و نه آخر و از لم یکن له کفوا احد بر معنی ظاهر که مذکور شد تصریح شد بانکه عدیل
و نظیر و شریک ندارد و ازین جمله معلوم شد که هر کارهای او بر وفق مصلحت و حکمت است پس تکلیف خلایق غایت مشغول
صلاح احوال ایشان است زیرا که نزدیک میسازد ایشان را بطاعت معبود حق و دور میکند ایشان را از معصیت
او و مشخص است که هر که طاعت و معصیت را عقل مکلفین ادراک نکنند پس باید که شخصی از جانب حق که هم جنس
و هم زبان باشد با مکلفین رسالت آن و پیغامبری بفرستند تا احکام الهی به بندگان رساند و باید که همچنین شخصی
تصدیق از جانب خدا داشته باشد مثل اظهار معجزه در دست او و باید که معصوم از خطا و خلل و معاصی باشد
و منافات با غرض فرستادن نداشته باشند و آن شخص پیغمبر خواهد بود پس نبوت معلوم شد و بعد از انتقال پیغمبر بعالم
قدس لازم است که شخص دیگر باشد مثل پیغمبر در علم و کمال در فقه دنیا و دین باشد تا حفظ شریعت پیغمبر کند
و این شخص را باصطلاح امام گویند و بعد از آن که تکالیف و احکام الهی به بندگان رسید و هر کس باختیار خیر و شر
را در این عالم اختیار نمود مقتضای عدل و حکمت این است که عالم دیگر موجود باشد که در آن عالم نیکوکاران را
جزای نیکو و بدکاران را جزای بد دهد و آن حشر و قیامت باشد که معاد عبارت از آن است پس جمیع اصول
دین که عدل و توحید و نبوت و امامت و معاد باشد با صفات ثبوتیه که علم و قدرت و اراده و حیات و
سمع و بصر است و هم چنین صفات سلبیه مثل جسم نبودن و جوهر و عرض و مرکب نبودن و شریک نداشتن از این
سوره مبارکه چنانکه مذکور شد بعضی صریحا و بعضی ضمنا و تبعا فهمیده میشود و باید دانست که بجز فهمیدن این صفات

و اصول دین با این حیثیت احتیاج از هیچ سوره از سوره قرآن مستغنیست بنابر این سوره عظیمتر از همه سورها و برابر ثلث قرآنست
پس باید که بنده در هیچ حالی از تلاوت تخفیف و تنگی ننماید در معانی عالیه که مندرج است در آن خود را معاف ندارد و در حدیث
معتبره وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلعم نماز گذارد بر سعد بن معاذ پس فرمود که هفتاد هزار فرشته بجنازه و
نماز سعد حاضر شده اند و در میان ایشان جبرئیل علیه السلام بود پس گفتم ای جبرئیل سعد بچه چیز مستحق این شد که شما بر او نماز کنید
پس جبرئیل گفت بسبب خواندن قل هو الله احد در ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در حال رفتن و آمدن و در حدیث دیگر
وارد شده است هر که یکمرتبه قل هو الله بخواند خیر و برکت داده شود باو و هر که دو مرتبه بخواند مبارک گردانیده شود بر او و بر اهل
او و هر که سه مرتبه بخواند مبارک گردانیده شود بر او و بر اهل او و همسایگان او و کسی که دوازده مرتبه بخواند بنا کند خدای عز و جل
از برای او دوازده قصر در بهشت پس ملائکه حفظه اعمال با هم گویند که بیائید تا قصرهای برادر ما فلان را ببینیم و کسی که صد مرتبه
بخواند ببخشد گناه بیست و پنج ساله او را مگر خون ناحق و مال مردم و هر که در شبانه روزی هزار مرتبه بخواند نمیرد تا جای
خود را در بهشت ببیند و دیگر از حدیث معتبره وارد شده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که صد مرتبه قل هو الله احد بخواند
در وقتی که اراده خوابیدن کند حق تعالی گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و در حدیث صحیح دیگر واقع شده است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود پدرم امام محمد باقر میفرمود که قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون
ربع قرآنست و در حدیث دیگر وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود هر که بگذرد بر او یکجمعه که پنج نماز در جمعه کند
و در آن نمازها قل هو الله احد نخوانده باشد ملائکه باو گویند که تو از جمله نماز گذارندگان نیستی و از حضرت امام المتقین امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که هر که خواهد که بیرون رود ازین عالم مانند طلای بی غش که هیچ گناهی بر ایشان نباشد پس در عقب هر فریضه
دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند و بعد از آن این دعا بخواند که اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر
الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب
من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا سالما و ان تدخلنی
الجنة آمنا و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب و در حدیث
و در حدیث دیگر وارد شده است هر که ایمان بخدا و بروز جزا داشته باشد باید که ترک نکند خواندن قل هو الله احد را در عقب
هر فریضه یعنی بعد از نماز هر که قل هو الله احد را بخواند جمع کند خدای تعالی از برای او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد او را و پدر و مادر
او را و اولاد آنکسی را که از پدر و مادرش متولد شده و در حدیث دیگر وارد شده است هر که وقت خوابیدن قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد بخواند بنویسد خدای تعالی از برای او برات بیزاری از شرک و در حدیث دیگر واقع شده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت بمفضل فرمود که یا مفضل منع کن شر جمیع مردم را از خود ببسم الله الرحمن الرحیم

دیگر

و بخواندن قل هو الله احد از طرف راست و چپ و رو و پس پشت و بالای سر و پائین پای خود پس هر وقت که داخل شوی
بر پادشاه جابری پس بخوان قل هو الله احد را در وقتیکه نظر کنی بجانب او سه مرتبه و بند کن انگشتان دست چپ را و باز مکن
تا بیرون آئی از نزد او و انگشتان را بگشا که حق تعالی ترا از شر او نگاه میدارد و دیگر حدیث وارد شده است که اگر کسی بر قبر مؤمنی
یکبار یازده مرتبه قل هو الله بخواند و ثواب آن را باهل آن قبرستان بخشد عطا فرماید حق تعالی بجهت ثواب و برکت آن
جمیع اهل آن قبرستان را و هم خواننده را و هم پدر و مادر خواننده را سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین سبحان ربک
و الحمد لله رب العالمین خداوندا بحق این سوره مبارکه که پیغمبر تو و برگزیدگان تو تفسیر و ثنا و بیان و معنی آن را میدانند
و بحق آیات عظیمه کتاب کریم که ما را توفیق اطاعت و بندگی کرامت فرما و دلهای ما را بنور معرفت
و محبت خود منور نما و سکرات موت و شداید و اهوال
روز قیامت را بر ما آسان گردان و پدران و مادران
و معلمان ما را بخلعتهای رحمت و مغفرت
بپوشان آمین یا رب العالمین
تمت الکتاب بعون الله الوهاب

و اصول دین با این حیثیت احتیاج از همه سوره‌ها از سوره‌های قرآن مهم‌تر است چندان این سوره عظیم‌تر از همه سوره‌ها و برابر ثلث قرآن است
پس باید که بنده در هیچ حالی از تلاوت تحصیل و ذکر مضمون در معانی عالیه که مندرج است در آن سوره غافل نشود و در حدیث
معتبر وارد شده است از حضرت امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلعم نماز گزارد بر سعد بن معاذ پس فرمود که هفتاد هزار فرشته بجنازه و
نماز سعد حاضر شده اند و در میان ایشان جبرئیل علیه السلام بود پس گفتم با جبرئیل سعد بچه چیز مستحق این شد که شما بر او نماز کنید
پس جبرئیل گفت بسبب خواندن قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در حال رفتن و آمدن و در حدیث دیگر
وارد شده است هر که یک مرتبه قل هو الله بخواند خیر و برکت داده شود او را و هر که دو مرتبه بخواند مبارک گردانیده شود بر او و بر اهل
او و هر که سه مرتبه بخواند مبارک گردانیده شود بر او و بر اهل او و همسایگان او و کسی که دوازده مرتبه بخواند بنا کند خدای عز و جل
از برای او دوازده قصر در بهشت پس ملائکه حفظه اعمال با هم گویند که بیایید تا قصرهای برادر ما فلان را ببینیم و کسی که صد مرتبه
بخواند ببخشد گناهان بیست و پنج ساله او را مگر خون ناحق و مال مردم و هر که در شبانه روزی هزار مرتبه بخواند نمیرد تا جای
خود را در بهشت ببیند و دیگر از حدیث معتبر وارد شده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که صد مرتبه قل هو الله احد بخواند
در وقتی که اراده خوابیدن کند حق تعالی ببخشد گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و در حدیث صحیح دیگر واقع شده است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود پدرم امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون
ربع قرآن و در حدیث دیگر وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود هر که یک روز را بگذراند که پنج نماز در ضمنه کند
و در آن نمازها قل هو الله احد نخوانده باشد میگویند که تو از جمله نمازگزارندگان نیستی و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که هر که خواهد بیرون رود از این عالم مانند طلای بی غش که هیچ گناهی بر او نباشد پس در عقب هر فریضه
دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند و بعد از آن این دعا بخواند که اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر
الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب
من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا سالما و ان تدخلنی
الجنة آمنا و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب و در حدیث
و در حدیث دیگر وارد شده است هر که ایمان بخدا و بروز جزا داشته باشد ترک نکند خواندن قل هو الله احد را در عقب
هر فریضه یعنی هر نماز واجب هر که قل هو الله احد را بخواند جمع کند خدای تعالی از برای او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد او را و پدر و مادر
او را و آن کسی را که از پدر و مادرش متولد شود و در حدیث دیگر وارد شده است هر که وقت خوابیدن قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد بخواند بنویسد خدای تعالی از برای او برات بیزاری از شرک و در حدیث دیگر واقع شده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت بمفضل فرمود یا مفضل منع کن خود را از شر جمیع مردم با بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

و بخواندن قل هو الله احد از طرف راست و چپ او و پیش روی و پشت سر او و بالای سر و پایین پای خود پس هر وقت که داخل شوی
بر پادشاه جابری پس بخوان قل هو الله احد را در وقتی که نظر کنی بجانب او سه مرتبه و ببند انگشتان دست چپ را و باز مکن
انگشتان را تا از نزد او بیرون روی انگشتان را باز کن که حق تعالی ترا از شر او نگاه میدارد و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر کسی بقبرستانی بگذرد
یکنوبت یازده مرتبه قل هو الله بخواند و ثواب آن را باهل آن قبرستان بخشد حق تعالی بجایزه بدهد بعدد برکت آن
سبحان ربک جمیع اهل قبرستان را و هم خواننده را و هم پدر و مادر خواننده را سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین خداوندا بحق این سوره مبارکه که بر پیغمبر و برگزیدگان تو نعمت و ثنا و بحق آن را میدانند
و بحق آیات عظیمه کتاب کریم که ما را توفیق اطاعت و بندگی کرامت فرما و دلهای ما را بنور معرفت
و محبت خود منشرح نما و سکرات موت و شدائد و اهوال
روز قیامت بر ما آسان گردان و پدران و مادران
و معلمان ما را بلطفهای رحمت و مغفرت
بپوشان آمین یا رب العالمین
تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب